

کمالی زاده، طاهره، «مسئله و کاربردهای عقل در رسانه های فازی»، قسمت، سال نوزدهم، تابستان ۱۳۹۳.

لاهیجی، محمد بن حبیب، «مفاتیح الانوار فی شرح کلمن لاد به کوشش و اهتمام میرزا محمد سلک الکتاب، تهران: نی تا.

مجلسی، محمدباقر، بحواله انوار تهران: دارالکتب الاسلامیه، بی تا.

محدث، سید جلال الدین، شرح فارسی غرر و دروآمدی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.

محمدری ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار

الحدیث، ۱۳۸۹.

مصباح بزرگی، محمدتقی، درس های اخلاق، سال تحصیلی ۹۲-۹۳ (مجموعت خلد)، جلسه ۱۵، دوری از

حجارت، قابل دسترسی در: <http://www.mesbalyazdi.ir/node/5140>

مصطفوی، سید جواد، الحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۳ ق / ۲۰۰۹ م.

مصطفوی، سید حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، ۱۳۸۸.

مظفر، محمد رضا، اصول فقه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.

میرین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران: ادنا، ۱۳۸۱.

مهاجرزیا، محسن، الایضه سیاسی فازی، قم: مؤسسه بستان کتاب، ۱۳۸۰.

موسوی بجنوردی، محمد، مصادر التشریح عند الأمامیه والسنة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار اسلام

خجندی خجندی، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۷.

موسوی خجندی، سید روح الله، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.

زراقی، احمد بن محمد مهدی، مروج المسامده، قم: هجرت، ۱۳۷۸.

زوبیخ، جواد، جهل کلام و سی پیام، تهران: پلنا، ۱۳۸۱.

پیشابوری، حسن بن محمد، عقلاء المجانین، تحقیق محمد السعید بن بسونی زفیل، بیروت: دارالکتب

العلمیه، ۱۴۲۷ ق.

بیکران، عباس، عقل روین از دیدگاه ملاصدرا و تریخی فیلسوفان صدرایی معاصرین، قم: پژوهشگاه حوزه و

دولم، مسعود بن عبیسی، مجموعه دولم، ترجمه محمد رضا عطایی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۹۰.

Stenmark, Mikael, *Rationality in Science, Religion, and Everyday Life*, University of

Notre Dame Press, 1995.

دکتر سید محمدعلی ثوری

غروب

مقدمه

تمدن جدید غرب از اواخر قرن هجدهم توجه تنگیان سیاسی و فکری مسلمان را به خود جلب کرد. اولین رویارویی های جهان اسلام و غرب با توجه سخت افزاریه این تمدن جدید بود، چنانکه رضا داوری اردکانی (زاده ۱۳۱۱ ش / ۱۳۵۲ ق / ۱۹۳۲ م) یادآور می شود: «انتشار و بسط تجدد در جهان با انتقال فلسفه و علم و ادبیات و هنر آغاز شد، بلکه قدرت علمی و تکنیکی غرب چشم ها را خیره کرد و در مرحله بعد این آداب و رسوم و شیوه زندگی غربی بود که در مقابل رسوم سابق قرار گرفت»، اولین بخش جهان اسلام که با تمدن جدید غرب مواجه شد، دولت عثمانی بود که قلمرو آن بخش های وسیعی از اروپای شرقی را در بر می گرفت و از دیرباز با دول اروپایی تماس و ارتباط نزدیک داشت. عثمانی ها که تا قرن شانزدهم میلادی و محاصره وین (۱۵۲۹ م)، بر دول اروپایی برتری داشتند، در سال ۱۶۸۳ برای دومین بار وین را محاصره کردند، اما در تسخیر آن ناکام ماندند. پس از این بود که دوران رکود و ضعف امپراتوری عثمانی آغاز شد. این کشور در جنگ های ۱۷۷۴-۱۷۶۸ از روسیه شکست خورد و طی نیم قرن از ۱۸۲۹ تا ۱۸۷۸، متصرفات اروپایی خود را یکی پس از دیگری از

* دانشگاه علوم سیاسی دانشگاه نورسین مشهد
۱- رضا داوری اردکانی، «ما و راه دوازدهم»، تهران: رسنا، ۱۳۸۹، صص ۱۸۲-۱۸۰.

دست داد. زکات عثمانی برای حل مشکلات داخلی و ایستادگی در برابر غرب جدید به انجام اصلاحاتی در زمینه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی مبادرت ورزیدند. این اصلاحات از قرن هجدهم آغاز شد و در قرن نوزدهم به اوج خود رسید. در دوره سلطان سلیم سوم (۱۸۰۷-۱۷۹۸م)، برنامه «نظام جدید» به اجرا درآمد؛ در دوران سلطان محمود دوم (۱۸۰۸-۱۸۳۹م) سپاه نیمی چتری که مانع اصلی اصلاحات بود، منحل شد و نهادهای ضداصلاحات مثل نهاد شیخ‌الاسلامی تحت کنترل شاه درآمد. سلطان عبدالعزیز (۱۸۳۹-۱۸۶۱م) نیز با صدور دستخط فرمان شریف گلخانه در سال ۱۸۳۹م دوره موسوم به «تنظیمات» را آغاز کرد که طی آن برخی اصلاحات سیاسی و قضایی انجام شد. برقراری حکومت مشروطه در ۱۸۷۶م و مشروطه دوم در سال ۱۹۰۸م مهم‌ترین اقدامات اصلاح‌گرانه‌ی بعدی بود.

در بخش دیگری از جهان اسلام، در ۱۷۹۸م (۱۲۱۳ق) ناپلئون به مصر حمله کرد و آن را اشغال کرد. ناپلئون با اتکا به قدرت نظامی و سلطه سیاسی مستقیم فرانسه کوشید تا ساختار سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی مصر را بر مبنای الگوی اروپایی و تمدن جدید غربی شکل دهد. او طی بنیادهای فعالیت‌های تبلیغاتی خود کوشید تا با اشاره به پیشرفت‌های غرب، انحطاط و عقب‌ماندگی مصریان را یادآور شود. تأسیس نهادهای سیاسی و اداری جدید، آموزشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، راه‌ها و نیز ترویج تفکر جدید فرانسه، تأثیراتی را در اذهان مصریان برجای نهاد، که از آنجا به سایر بلاد مسلمان گسترش یافت. برخی نواحی حاشیه‌ای جهان اسلام نیز از قرن شانزدهم میلادی مورد دست‌اندازی تمدن جدید اروپاییان قرار گرفته و به صورت مستعمره درآمد. بودند. شبه قاره هند از ۱۵۰۰م طی چند مرحله تحت استعمار پرتغال و سپس انگلیس درآمد. اندونزی و شمال آفریقا هم طی قرن نوزدهم به مستعمره کشورهای اروپایی مبدل شدند.

اولین آشنایی و درگیری ایران با سیاست اروپا در دوران ناپلئون صورت گرفت و دو کشور فرانسه و انگلیس در سال‌های (۱۸۱۷ و ۱۸۱۰م) هیئت‌های نظامی به ایران اعزام کردند. جنگ‌های ایران و روس (۱۸۰۳-۱۸۲۷م و ۱۸۲۷-۱۸۲۵م) از جمله نخستین رویارویی‌های مستقیم ایران و غرب است. با آمدن افرادی که در دوران قاجار برای تحصیل به غرب اعزام و با دستاوردها و پیشرفت‌های غرب در زمینه‌های مختلف از جمله نحوه اداره حکومت آشنا شده بودند، مواجهه ایرانیان با تمدن غرب شکل فکری و فرهنگی نیز به خود گرفت. عباس میرزا (۱۱۶۸-۱۲۱۲ش) پیش‌قراول اصلاحات در ایران بود که توجه خود را عمدتاً به نوسازی سپاه معطوف ساخته بود. پس از او، امیرکبیر (۱۱۸۶-۱۲۳۰ش) و سپس میرزا حسین‌خان سپهسالار (۱۲۰۷-۱۲۶۰ش) دست به اقدامات اصلاحی در سطح نهادهای دولتی زدند. یکی از نقاط عطف حرکت‌های اصلاح‌جویانه در ایران انقلاب مشروطه

(۱۲۸۶-۱۲۸۸ش) بود که با ائتلاف روحانیون، روشنفکران، کسبه و بازرگانان به پیروزی رسید. چندی پس از ناکامی انقلاب مشروطه در دستیابی به اهدافش، رضاشاه (۱۳۰۴-۱۳۱۰ش) به قدرت رسید و اصلاحات در ایران وارد مرحله جدیدی شد. در این دوران، با تقلید از برنامه‌های آتاترک در ترکیه، نهادهای سیاسی و اداری جدید شکل گرفت و سازمان ارتش و نظام قضایی و آموزشی کشور نوسازی شد. سطحی‌ماندن این اصلاحات و بروز واکنش‌های ضد غربی در جنبش‌های مردمی، مانند انقلاب اسلامی ایران در ۱۳۵۷ش نشان داد که چگونگی مواجهه با تمدن هنوز مسئله‌ای مهم در جامعه و اندیشه ایرانیان است.

مسئله غرب تا به آنجا برای اندیشمندان مسلمان و ایرانی حائز اهمیت بوده است که داوری به نقل از احمد قزوینی (۱۳۷۳-۱۲۸۹ش / ۱۴۱۵-۱۳۲۸ق / ۱۹۹۴-۱۹۱۰م) می‌گوید: «مطدر تاریخ تجدید با تجدیدزنگی ما ذیل تاریخ غرب بوده است» و خود سپس می‌افزاید: در عصر حاضر، تاریخ غربی همه تاریخ ما را پوشانده و در همه جا دربار گذشته بشر به‌طور کلی با موازین غربی حکم می‌شود. اکنون عالم در بخش دارد؛ بخش متجدد و بخش درگیرشده با سودای تجدید^۱. در این مقاله می‌خواهی را که در بحث از غرب مورد توجه اندیشمندان مسلمان بوده است، بررسی می‌کنیم. ابتدا تصویر ذهنی این متفکران از چیستی و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده غرب را بررسی می‌کنیم و آنگاه به برداشت ایشان از علل رسیدن غرب به وضعیت کنونی می‌پردازیم. سپس واکنش‌های گوناگونی این اندیشمندان به تمدن غرب را بررسی کرده و در باب امکان اقتباس جوامع اسلامی از غرب سخن خواهیم گفت. دو مبحث مهم درباره کلیت یا تجزیه‌پذیری مؤلفه‌های تمدن غرب و نیز یکپارچگی یا عدم یکپارچگی جوامع غربی در پی خواهد آمد.

چیستی غرب

نخستین مسئله‌ای که اندیشمندان مسلمان در بحث از «غرب» با آن روبه‌رو بوده‌اند اساساً چیستی غرب است و اینکه هنگام سخن درباره این واژه، به چه بدیده‌ای اشاره می‌کنند. بررسی آثار این اندیشمندان نشان می‌دهد که آنان به گونه‌های متعددی بدیده مورد نظر خود را تعریف کرده‌اند و تعریف واحد و یکسانی از غرب در ذهن نداشته‌اند. هر یک از تعاریف ارائه‌شده بخشی از ابعاد غرب را بیان می‌کند؛ برخی آن را به‌مثابه بدیده‌ای جغرافیایی در نظر گرفته‌اند و برخی دیگر برای آن موجودیتی تاریخی فرض کرده‌اند. عده‌ای آن را بلوکی سیاسی دانسته و دیگران آن را نوعی فرهنگ دیده‌اند که گاهی در جایگاه طرز نگارش یا نگاه فلسفی خاصی نیز توصیف شده است. البته بیشتر اندیشمندان

۱. همان، صص ۲۶-۱۵.

غربی‌اند و شاخص‌های جغرافیایی به موازات رونق‌های تاریخی، فرهنگی و تحولات تکنولوژیک را می‌توان از جمله عواملی دانست که هویت آنها را تعیین می‌کند.^۱

۳. پدیده‌های تاریخی

عده‌ای از اندیشمندان و به ویژه مورخان مسلمان غرب را به مثابه پدیده‌های تاریخی انگاشته‌اند که از یونان باستان آغاز می‌شود، مثلاً علاء‌امریضا اعرابی (زاده ۱۳۲۱ ش / ۱۳۶۲ ق / ۱۹۴۳ م) می‌گوید: غربی‌ها در کتب تاریخی، تاریخ تفکر غرب را به سه دوره تاریخی تقسیم می‌کنند: دوره باستان یا کلاسیک، قرون وسطی و دوره جدید غرب. برترین دوره غرب، یونان باستان است، یونان قبل از میلاد، تمدنی بسیار وسیع داشت که کج‌نشین‌ها، آبادی‌ها و شهرهای زیادی را دربر می‌گرفت. سازمان سیاسی یونان باستان، بر کشور-شهرها استوار بود. یکی از دلایل این امر، موقعیت جغرافیایی شهرهای یونان بود که با کوه‌ها و رودها محصور شده و ارتباط دریایی، فقط با شهرهای صورت می‌گرفت که طرف تجاری بودند. «امروزه غربی‌ها تقریباً در همه کتاب‌هایشان این حرف را تکرار می‌کنند که تمدن به معنای حقیقی از یونان باستان شروع شده است.»^۲

قرون وسطا از سده چهارم میلادی آغاز می‌شود و تا سده چهاردهم، یعنی عهد رنسانس ادامه می‌یابد. برخی این دوره را عصر تاریکی و ناامیدی می‌نامند، ولی گروهی بر این باورند که برخی از نخستین تحولات فکری غرب را باید در همین دوران جست‌وجو کرد. دوران جدید با انقلاب علمی قرن هفدهم و روشنگری قرن هجدهم شروع شد و با انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ م و انقلاب صنعتی (که در دهه ۱۷۸۰ م شروع شد) به اوج خود رسید. این حوادث زمینه را برای آنچه قرن اروپایی سیاسی غربی در سراسر جهان گسترش یافت؛ امرایی بر آن است که در تاریخ غرب دو سنت یا دو جریان مطرح بوده است: یکی جریانی که از یونان مشتق گرفت و بعد در روم گسترش یافت و جهانی شد؛ دیگری جریانی که از یهودیت سرچشمه گرفت و عملاً در شکل مسیحیت گسترش یافت و

۱. ابراهیم تنقی، «ولایتی غربی مصلح‌با جهان اسلام»، تهران: سازمان انتشارات پورمک، اولدینمه اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۳۳.

۲. علاء‌امریضا اعرابی، «هیژوآقایان اعرابی، یوسفی انگوری، غنی ناده، دو ما و غربی» (زادگاه پستیمین سالنگت دکتر علی شریعتی) با همکاری پیرامون مامیت تمدن غرب و برخورد ایرانیان با آن، به اهتمام حسن یوسفی اشکوری، سعید درودی و علیرضا بختیاری، تهران: حسینیه ارشاد، ۱۳۷۶، ص ۳۳۵.

۳. همان، ص ۳۱.

۴. شهزاد روزشاس، «سبانی نظریه غرب مدرن»، تهران: نشر کتاب، تصایح، ۱۳۸۳، چاپ سوم، صص ۲۳-۲۲.

مسلمانان آن را پدیده‌های چندوجهی دانسته‌اند که در قالب تمدن نمود یافته است. بخشی از این دیدگاه‌ها و تعاریف را بررسی می‌کنیم.

۱. پدیده‌های جغرافیایی

واژه غرب در بزرگ‌ترین معنای خود اشاره به یکی از جهت‌های چهارگانه است. به همین سبب بسیاری از تعاریف آن را اساساً مورخ‌دینی جغرافیایی می‌دانند که به منطقه‌ای خاص از جهان اشاره دارد. مثلاً ویلیام لشری (زاده ۱۳۱۷ ش / ۱۳۵۷ ق / ۱۹۳۸ م) می‌نویسد: «مقصود از غرب، مجموعه کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی است که تحت رژیم لیبرالیسم بورژوازی با انقلاب صنعتی به قدرت‌های جهانی تبدیل شدند و سرزمین‌ها و کشورهای سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را به زاینده‌های اقتصادی و سیاسی خود تبدیل کردند و دوره امپریالیسم جهانی را پدید آوردند.»^۱

ایرانیان در گذشته به جای کلمه غرب از کلمه فرنگ استفاده می‌کردند. این کلمه فارسی شده کلمه فرانسه است و در آغاز برای اشاره به مردم این کشور به کار می‌رفت، ولی خیلی زود معنای عمومی‌تری به خود گرفت و برای اشاره به اروپای غربی و کل غرب زمین استفاده شد. چهارمین گفته شده است: فرنگ جایی است که امروز همه یا بیشتر ساکنانش عیسوی باشند و از نژاد اروپایی، و مکالم به یکی از زبان‌های اروپایی. بنابراین تعریف، استرالیا و آمریکا و بیشتر بلاد اروپا جزو فرنگ است، ولی کشورهای مانند هائیتی که سکناش عیسوی‌اند و به زبان فرانسه حرف می‌زنند جزو آن نیستند.^۲ تعریف غرب به پدیده‌های جغرافیایی آن جهت که تعریفی جامع و مانع نبوده و کشورهای آمریکای لاتین را دربر می‌گیرد، درحالی‌که کشورهای استرالیا و نیوزلند را از شمول غرب خارج می‌کند و نیز از آن رو که حقیقت مفهوم غرب را به خوبی بازتاب نمی‌دهد، انتقاد پذیر است.

۲. پدیده‌های سیاسی

بسیار از تعاریف غرب را به منزله پدیده‌های سیاسی در نظر گرفته‌اند که مجموعه‌ای از کشورها یا جهت‌گیری سیاسی خاص را دربر می‌گیرد. در همین رابطه گفته شده است در ایران وقتی صحبت از غرب می‌شد، منظور عمدتاً انگلستان بود. بعداً به تدریج اروپای غربی و سپس آمریکا نیز به آن اضافه شد. تا نیمه اول قرن بیستم، بلوک غرب آمریکای شمالی و اروپای غربی را دربر می‌گرفت که در مقابل بلوک کمونیسم شامل اتحاد جماهیر شوروی سابق، اروپای شرقی و سایر کشورهای کمونیستی، مانند کوبا بود. بعدها کانادا و کشورهای، مثل ژاپن نیز در این مجموعه جای داده شدند. امروزه در بعضی از تعاریف سیاسی، غرب طیف گسترده‌ای از واحدهای سیاسی را شامل می‌شود که عمدتاً در نیم‌کره

۱. فارینش آموری، «اوپرولیت، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۴، ص ۱۹.

۲. سید نصرالدین شادمان، «ازدلی ترکیه»، سایت فرهنگ امروز، ۲/۲/۱۳۵۵، قابل دسترسی در

<http://farhangemrooz.com/news/8863/>

جهانی شد. ترکیب پیچیده و غامض این دوران چیزی است که می‌توان نام آن را ماهیت تاریخی غرب یا تاریخ ماهوی غرب گذاشت.^۱

تعریف تاریخی غرب در عین حال که به‌دروستی شکل‌گیری روایی آن را نشان می‌دهد، مورد این انتقاد واقع شده است که تمایزات دوره مدرن با دوره‌های پیشین را نادیده می‌گیرد. از همین‌رو برخی از متفکران که بروجه تاریخی غرب تأکید می‌کنند، آن را به دوران مدرن محدود می‌کنند. سرمنشأ جوامع مدرن امروزین غربی که جوامعی توسعه‌یافته، صنعتی، شهری، سرمایه‌دار و سکولار هستند، به قرن شانزدهم و دوران پس از قرون وسطا و شکست فئودالیسم بازمی‌گردد. این جوامع حاصل مجموعه مشخصی از فرآیندهای تاریخی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی بودند. در این رابطه همچنین گفته شده است مدرنیسم و تجدید از آن زمان آغاز گشت که بشر تصمیم گرفت در مورد همه‌چیز و همه‌کس از نو بیندیشد؛ از آن هنگام که دکارت جمله مشهور خویش «شک می‌کنم؛ پس هستم» را ابراز داشت و شک دستوری را بنیاد نهاد.^۲ در این باره گفته شده است که «غرب مدرن، با رنسانس ظهور کرده است. غرب در عهد مدرن و به‌ویژه از نیمه قرن هجدهم به بعد، تدریجاً بر نقاط مختلف زمین و ملل و اقوام گوناگون سیطره یافت و هویت‌های اسطوره‌ای و دینی اقوام غیرغربی را ماه‌ای برای صورت نوعی مدرنیته قرار داد. بدین‌سان صورت نوعی تاریخ قرون وسطایی مسیحی در مدرنیته منحل گردید و غرب مدرن، صورت غالب تمدنی سیاره زمین گردید».^۳

۴. **پدیده‌های فکری و فرهنگی**
 بسیاری از اندیشمندان مسلمان و ایرانی برآنند که غرب پدیده‌ای چندوجهی است که بنیاد و اساس آن را وجود فرهنگی خاص یعنی فرهنگ مدرن تشکیل می‌دهد. فرهنگ البته به گونه‌های مختلف تعریف می‌شود و به معنای طرز تفکر، شیوه نگارش و حتی مناسبات اجتماعی خاص نیز در نظر گرفته شده است، مثلاً داوری اردکانی می‌گوید: «حقیقت غرب را در فلسفه این فیلسوفان و در شعر دوره جدید می‌توان دریافت. غرب یعنی فلسفه و هنر غربی؛ و هر چه از علم و تکنیک و معاملات و مناسبات و قوانین و سیاست‌ها و ایدئولوژی در غرب می‌بینیم، همه فرع فلسفه و هنر است»؛^۴ او

۱. غلامرضا اعرافی، پیشین، صص ۲۳۲-۲۳۳.
 ۲. حسین کاجی، کیشی ما از نگاه روشنفکران ایرانی (پرسی آراه و افکار علی شریعتی، داوید شایگان، رضا داوری اردکانی، سید محمد خاتمی، عبدالکریم سروش، سید جواد طباطبائی، صادق زیباکلام)، تهران، روزبه، ۱۳۷۸، صص ۱۸.

۳. شهریار زوشناس، پیشین، صص ۲۶.

۴. رضا داوری اردکانی، ما و راه دشوار تجدد، پیشین، صص ۳۲-۳۳.

می‌نویسد: «فلسفه اساس و شرط پدید آمدن وضعی بوده است که به آن نام مدرنیته داده‌اند. اصلاً مدرنیته تحقق فلسفه و عقل جدید است.»^۵ ویژگی این تفکر عبارت است از تحت تصرف و تسلط درآوردن همه‌چیز^۶ این همان چیزی است که داوری در جای دیگری به عنوان ماهیت غرب به آن اشاره می‌کند.^۷ داوری گاهی نیز از غرب به‌مثابه نوعی بودن یاد می‌کند، چنانکه در مورد غرب‌زدگی می‌گوید: غرب‌زدگی نوعی نحوه بودن در جهان است؛ نوعی نگاه سورکولتیو به جهان و موجودات. به این معنا، خود غربیان هم غرب‌زده‌اند، یا آن را نوعی عالم می‌دانند و می‌نویسد: «غرب جدید عالمی است که با دریافت تازه بشر از خودش و از انبیا و جهان صورت می‌پذیرد».^۸ اما همان‌طور که آشکار است از نظرا و مشخصه محوری این بودن با عالم همان وجه فکری آن است، که از اساس آن را «اومانیزم» جدید یا «بشرانگاری» و مذهب اصالت بشر^۹ می‌داند.^{۱۰} او به نقل از سید جمال‌الدین اسدآبادی (۱۲۷۵-۱۳۱۷ ش / ۱۳۱۴-۱۳۵۴ ق / ۱۸۹۷-۱۸۳۸ م) بیان می‌دارد که «تفکر گرچه در ظاهر پوشیده بود، اما در حقیقت روح منشر و شایع تمدن جدید [غرب] بود».^{۱۱} بنابراین، آنچه شرق را از غرب متمایز می‌کند، عنصر فرهنگی و تعقل خاص فرهنگی غرب است. محروم‌اصولی در تعریف فوق از غرب، عقلانیت به معنی غربی آن و توجه به رفاه انسانی و اصالت دنیاست. به همین دلیل، ویژگی‌های اصلی فرهنگی غرب، مواردی، مانند اصالت دادن به دنیا و دنیاگرایی، استدلال عقلی، ثروت‌اندوزی و قدرت‌طلبی، بشرمداری، لذت‌جویی و بی‌توجهی عملی به دین را دربر می‌گیرد.

محمدباقر صدر (۱۳۵۹-۱۳۱۳ ش / ۱۴۰۰-۱۳۵۳ ق / ۱۹۸۰-۱۹۳۴ م) در بررسی مبانی اندیشه و کیش جدید غرب می‌نویسد: غرب در این معنا به‌کلی شامل غرب ایدئولوژیک و فلسفی، یعنی دنیای تجدیدگرای لیبرالیست و سوسیالیست است. بنابراین، وقتی از مبانی اندیشه و کنش سیاسی جدید غرب سخن به‌میان می‌آید، منظور اصول و معیارهایی است که به‌مثابه مبنا و اساس برای تمام اندیشه‌ها و سیاست‌های تمدن جدید در جهان پذیرفته شده است، هرچند که ریشه آن از اروپا

۱. همان، صص ۲۵-۲۴.

۲. رضا داوری اردکانی، ما و راه دشوار تجدد، پیشین، صص ۳۳-۳۲.

۳. رضا داوری اردکانی، فلسفه در دام ایدئولوژی، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۶، صص ۸۶-۸۳.

۴. رضا داوری اردکانی، عقل و زمانه گفتگوها، تهران: سخن، ۱۳۸۷، صص ۲۹-۲۸.

۵. همان، صص ۲۸-۲۷.

۶. رضا داوری اردکانی، اوتوپیی و عصر تجدد، تهران: نشر ساقی، ۱۳۷۹، صص ۱۱-۱۰، با این حال داوری توضیح می‌دهد

که: «علم و تکنولوژی و سیاست و قانون جدید از فلسفه نتیجه نشده‌اند، بلکه با روح و روحیه‌ای پدید آمده‌اند که آن را در

فلسفه و هنر می‌توان شناسایی کرده».

۷. رضا داوری اردکانی، عقل و زمانه گفتگوها، پیشین، صص ۶۸-۶۷.

به معنای یونانی مابلی) می‌داند که این تمدن همیشه حالت تجاوز به ایران را داشته است. سید ابوالحسن علی‌شهری (۱۳۷۸-۱۲۹۲ ش / ۱۴۲۰-۱۳۳۳ ق / ۱۹۹۹-۱۹۱۴ م) هم می‌نویسد: تمدن غرب به معنای عمومی آن، ترکیبی از مجموع عقاید، روش‌های فکری، فلسفه‌ها و نظامات سیاسی و اقتصادی و علوم طبیعی و عمرانی و اجتماعی و تجربیات شگرفی است که سلت‌های اروپایی در طول تمدن خود، به دست آورده‌اند.^۱

مؤلفه‌های تمدن غرب

تالی مطقی بحث درباره چپستی تمدن غرب در میان اندیشمندان مسلمان آن بوده است که این تمدن از چه اجزا و مؤلفه‌هایی تشکیل می‌شود و چگونه روابطی میان آنها حکمفرماست. متفکران مسلمان گاهی به صورت خودآگاهانه تلاش کرده‌اند که به صورت جامع و مانع این مؤلفه‌ها را مشخص کنند و گاهی هم بدون چنین قصد مشخصی در مباحث خود به برخی از این مؤلفه‌ها پرداخته‌اند.

صیبه‌الهادی حساری (۱۳۷۶-۱۲۱۴-۱۳۱۲ ش / ۱۳۵۲-۱۲۵۲ ق / ۱۹۹۳-۱۹۲۵ م) یکی از اندیشمندانی است که تلاشی آگاهانه در این زمینه کرده است. او در بحث از غرب، از دو رویه تمدن بورژوازی غرب نام می‌برد که برای اظهار نظر در مورد این تمدن غرب، می‌بایست از هم تفکیک شوند: این دو رویه عبارت‌اند از: ۱. رویه دین و کارشناسی؛^۲ رویه استعماری؛ او می‌نویسد: نوآوری‌های غرب در زمینه دانش‌های گوناگون، مانند پزشکی، نجوم، درناوردی، فیزیک، شیمی، دانش‌های نظامی و نوآیندی در زمینه دانش تاریخ، حقوق طبیعی، شیوه‌های حکومتی و دیگر مسائل سیاسی و اجتماعی، رویه‌ای گسترده و نیرومند از تمدن بورژوازی غرب را تشکیل می‌داد که مردم دیگر سراسر جهان از دستیابی به آن بازمانده بودند و در آن هنگام، خود را سخت نیازمند به آن می‌دیدند. از سوی دیگر، این تمدن گسترده و بسیار خلاق، رویه‌ای دیگر به نام استعمار را همواره با خود پیک می‌کشید. غرب تا آن

۱. سید ابوالحسن علی‌شهری، اروپایی تمدن غرب، ترجمه سید محمد تقی و علی‌اکبر مهدی پور، قم: دارالتبلیغ اسلامی، بی‌تا، ص ۲۸. در آثار رضا آذری گاهی دیده می‌شود که او نیز به هنگام سخن از غرب، تمدن غرب را مد نظر دارد، چنان‌که می‌نویسد: وقتی از ماهیت غرب بحث می‌شود می‌تواند این غرب کجاست و شکل وجودی آن چیست تا بتوان از ماهیت سخن گفت. این غرب هیچ‌جا نیست بلکه فضا و جای چیزهاست؛ فضایی که در درست سال اخیر در همه جا گسترش یافته است... رضا آذری آذری‌کلی، ما و راه دنیوازد، پیشین، صص ۴۶-۴۵، اما نثرهای کلام آن‌ها می‌دهد که از وجع و جرمه این عالم را لایب و به ویژه فلسفه آن می‌داند. لذا به نظر می‌رسد که از اساساً غرب را بنیادهای نگر می‌داند.

است، و از آنجا به سایر کشورها گسترش یافته است، ولی در مورد آنها در میان سایر مکاتب غرب چندان اختلافی نیست. از نظر تاریخی فرهنگ جدید غرب از فرهنگ یونانی مایه می‌گیرد و در طول تاریخ تأثیرات و تمولات گوناگون شکل یافته تا به صورت امروزی درآمده است.^۱ غرب در این معنای فرهنگی گاهی با عنوان مدرنیته مورد اشاره قرار می‌گیرد که عبارت است از جریان یا روند حاکم بر تمدن جدید غرب در زمینه‌های فکری، فرهنگی، علمی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی. مدرنیته عبارت است از نوعی حالت یا کیفیت رویتی مدرن یا نوعی تجربه مدرن. ایده مدرنیته یا ناگرناگی، بااعت و نبودن زمان حال، به‌منزله گسست از گذشته، و ورود به آینده در حال ظهور و در همین حال ناپیدا است. مدرنیته در معنای کلی و گسترده آن، با فکر یا ایده نوآوری، ناگی، خلافت، پیش‌گامی، پیشرفت، رشد و تکامل همراه است. لذا از این باب در نقطه مقابل گذشته-گرایی، رکود، عقب‌انداختگی، توسعه‌نیافتگی، بی‌دوقی است.^۲

اما در نظر گوئن غرب به معنای فرهنگی یا ملزوم فکر خاص که در مدرنیته تجلی می‌یابد، مورد این اعتقاد واقع شده است که پیشینه غیرمدرن غرب را نادیده می‌گیرد و مهم‌ترینیکه، آن دسته از جوامع غیرغربی را که ابعدای از مدرنیته را پذیرفته‌اند، به‌منابه بخشی از غرب مطرح می‌کند. زیرا نمی‌توان مدرن‌شدن جوامع مختلف را دلیل غرضی شدن آن‌ها پنداشت. این نقد ما را به تعریف دیگری از غرب به‌منابه نوعی تمدن هدایت می‌کند.

۵. غرب به‌منابه نوعی تمدن

با توجه به چنانچه‌یادی بودن غرب، بیشتر اندیشمندان مسلمان و ایرانی ترجیح داده‌اند که آن را به کلیتی با هویت و تاریخ ویژه، یعنی نوعی تمدن در نظر گیرند. وقتی غرب نوعی تمدن متمایز محسوب شود، صرف‌آنکه در برخی جوامع اکنون مناسبات مدرن حاکم است، آنها را متعلق به تمدن غرب نمی‌کند. تمدن غرب مجموعه‌ای از جوامع یا ویژگی‌های مدرن و البته با هویت و تاریخ خاص را دربر می‌گیرد؛ مثلاً کشورهایمانند ژاپن یا کره جنوبی که مناسبات اجتماعی آنها تا حد بسیاری مدرن شده است در این شمار محسوب نمی‌شود. چنین تعریفی مفهوم مورد نظر نخبگان سیاسی و فکری مسلمان و ایرانی از غرب را بهتر از سایر تعاریف بازناب می‌دهد، مثلاً ابوالحسن فروزی (۱۳۳۸-۱۳۷۶ ش / ۱۳۷۹-۱۲۵۹ ق / ۱۹۵۹-۱۹۱۹ م) غرب را تمدن هلنی (هلن یعنی یونان و هلنیستی

۱. محمدحسین حبیبی، ناگی‌نامه سیاسی شهید محمد باقر صدر (ناگیه یونانی‌گدازی بر انقلاب اسلامی ایران)، قم: بوته‌سکینه امام خمینی، بی‌تا، ص ۱۳۸۹، ص ۱۱۳.

۲. سیسئل بنوری، مدرنیته و مدرنیسم (مجموعه مقالاتی در سیاست، فرهنگ و نظریه‌های اجتماعی)، تهران: نشر نقش جهان، ۱۳۷۹، صص ۶۶-۶۵.

رونگار یعنی دهه‌های پایانی سده هجدهم و آغازین سال‌های سده نوزدهم، بر بسیاری از سرزمین‌ها چیره شده بود و از آن پس بقیه کشورهای جهان را نیز تهدید کرده و زنده‌های گسترده مردم روی زمین را سخت به ستیز می‌خواند. نیروهای استعماری پیوسته دست به درازدستی می‌گشودند و رویه دانش و کارشناسی تمدن غرب نیز همزمان، کارایی و سودمندی خود را به ویژه در زمینه ارتش و جنگ و علوم نظامی به پهنه نمایش می‌نهاد.^۱

تقسیم‌بندی دوگانه حائری از مؤلفه‌های تمدن غرب که در زمینه بحث‌های تاریخی صورت گرفته است، در عین حال که راهگشا است، این نقطه ضعف را دارد که تمامی وجوه غیراستعماری غرب را در قالبی واحد تحت عنوان «رویه دانش و کارشناسی» می‌ریزد و میان آنها تفکیکی قائل نمی‌شود. با استفاده از تفکیک فوق شاید بتوان تفکیک مقبول‌تری را ارائه داد که شامل این موارد می‌شود: الف) وجوه علمی و تکنولوژیک؛ ب) وجوه اقتصادی و بازرگانی؛ پ) وجوه نهادی؛ ت) وجوه فکری؛ ث) وجوه سلطه‌گرانه و روابط خارجی. میان این وجوه البته ارتباط نزدیک و متقابل وجود دارد. خواهیم دید که اکثر اندیشمندان مسلمان در مورد این وجوه به گونه‌های متفاوتی ابراز نظر کرده‌اند.

۱. علم و تکنولوژی

علم و تکنولوژی همواره با پیشرفت جوامع مرتبط بوده‌اند، اما تا قبل از دوران غرب مدرن هیچ‌گاه تا این حد، بهبود و ارتقای استانداردهای زندگی به علم و تکنولوژی وابسته نبوده است. داوری که اساس هر تمدن را نهایتاً در فلسفه حاکم بر آن می‌بیند، بر این باور است که «فلسفه [غرب] در تکنیک و تکنولوژی تجسم پیدا کرده و تلخیص شده» است.^۲ برخی بر آنند که شناخت غرب بدون شناخت علم غربی و تکنولوژی ممکن نیست و هرگونه تلاشی برای فهمیدن تمدن غرب و هویت آن، بدون آنکه بدانیم علم غربی چیست و چه تحول عظیمی را در عالم تفکر و حیات مادی برانگیخته است، نالوجام خواهد بود.^۳ پیشرفت چشمگیر علمی و تکنولوژیک یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تمدن امروز غرب و وجه تمایز آن از سایر تمدن‌هاست.

«رویدادهای قرون نوزدهم و بیستم، شواهد زیادی دال بر ارتباط تنگاتنگ میان علم و تکنولوژی ارائه می‌دهند. بسیاری از تحولات و پیشرفت‌های تکنولوژیک بر پایه اکتشافات

۱. عبدالهادی حائری، نخستین رویا دومی اندیشه‌گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲، صص ۱۶-۱۵.

۲. رضا داوری اردکانی، فلسفه در پهران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۲۶۳.

۳. کامران فانی، جهان بینی علمی در تمدن غرب، دوز ما و غرب: پیشین، ص ۲۱۵.

علمی جلوتر از خود استوار می‌باشند. علم، پایه و اساس توسعه تکنولوژیک را فراهم می‌آورد، و توسعه تکنولوژیک نیز بازارهای جدید را خلق می‌کند»^۱

تکنولوژی به پیوسته غریبان در جنگ‌ها کمک کرد. شاید بتوان گفت کشورهای بزرگ اروپایی اکنون بار استعمار خود را با انحصار تکنولوژیک بر کشورهای دیگر اعمال می‌کنند. در میان کشورهای پیشرفته صنعتی تلاش برای به انحصار درآوردن علم و دانش تکنولوژیک وجود دارد و به تشدید رقابت میان آنان دامن زده است، تاجایی که جاسوسی علمی و تکنولوژیک به یکی از ارکان جاسوسی بین‌المللی مبدل شده است. حاکمیت گسترده تکنولوژی بر مجموعه مبادلات بازرگانی جهان سرمایه‌داری و عقب‌ماندن بیش از حد کشورهای جهان سوم بر اثر انقلاب فنی و علمی دوران معاصر، مناسبات پیچیده‌ای را بین کشورهای دارای تکنولوژی و کشورهای فاقد آن ایجاد کرده است، که این شکل‌بندی نوین به طرز خودکار بدون دخالت سیاسی، انتقال مازاد اقتصادی و سود انحصاری را برای رفع نیاز کشورهای صنعتی تأمین می‌کند.^۲ به این ترتیب، وجه علمی و تکنولوژیک تمدن غرب در وجه دیگر آن یعنی اقتصاد و بازرگانی بازتاب می‌یابد.

تقریباً همه اندیشمندان مسلمان، حتی سنت‌گرا ترین و بنیادگرا ترین آنها، به وجه علمی و تکنولوژیک غرب به دیده تأیید نگریسته و میان آن و فرهنگ اسلامی خود تعارضی نیافته‌اند، هر چند بیشتر این اندیشمندان آن را تک‌بعدی دانسته‌اند، مثلاً محمدمصباح‌صدر می‌نویسد: انسان اروپایی به حکم سرشت خود پیوسته زمین را می‌نگرد و نه آسمان را، و حتی مسیحیت - دینی که این انسان از صدها سال پیش بدان گرویده - نتوانست برگردانی که انسان اروپایی به زمین دارد، چیزی را بداند، بلکه به جای آنکه نگاه او را به سوی آسمان بالا ببرد، او بود که توانست خدای مسیحیت را از آسمان به زمین بکشد و او را در پدیده‌های زمینی تجسم بخشد. این ارزش‌هایی که با گذشت روزگار در دل انسان اروپایی استوار شده، توانسته است در مکتب‌هایی، مانند «اصالت لذت» و «اصالت منفعت» که اندیشه فلسفی - اخلاقی را در اروپا یکسره در اختیار گرفته است، خود را نشان دهد. به همان اندازه که «چشم دوختن به زمین» توانست استعدادهای انسان اروپایی را در کار سازندگی شکوفا کند، هم به گرایش‌های تندرتیز و گوناگونی نسبت به آنچه بر روی زمین است - و نسبت به نعمت‌های آن - انجامید و هم انواعی از استعمار انسان به وسیله انسان دیگری را که برادر اوست، پدید آورد، زیرا

۱. طارق خلیل، مدیریت تکنولوژی، روز موفقت در رقابت و خلق ثروت، ترجمه محمد اعزلی و داود ابیزدی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۳.

۲. جواد موسوی خوزستانی، تحول عصر دژاندی برپایان مرحله نوآرستعماری، تهران: نشر توسعه، ۱۳۶۹، ص ۱۲۳.

صفت چون با زیرکی همبر شود نقش بند عالم دیگر شود
خیز و نقش عالم دیگر بنه عشق را با زیرکی آمیز ده
شعله اوزکیان نم خورده ای است چشم شان صاحب نظر دل مرده ای است

اما برخی از اندیشمندان مسلمان از این هم فراتر رفته اند و ماهیت غرب را در تلاش بشر برای تسخیر جهان و استیلا بر طبیعت و دیگران تعریف کرده و بر این اساس به نقد آن پرداخته اند. داری عقل غریب مدرن را «عقل متصرف» خوانده و می گوید: «اگر تا دوره جدید، استیلا با جنگ صورت می گرفته است، در تاریخ جدید و مخصوصاً از قرن نوزدهم به بعد که علوم انسانی به وجود آمده است، علم جدید اساس استیلا و زبان وسیله آن قرار گرفته و ماهیت استیلا تغییر کرده است.»^۲ همچنین داری در مورد مارکسیسم می گوید: «مارکس در دوران جوانی خود احساس کرده بود که بشر به ماده کار و شیء تبدیل شده و باید در جامعه بی طبقه به وطن خویش بازگردد و میان سه ساخت وجودش، یعنی «کار و تمسک» و «احتیاج» تعادل ایجاد کند، اما آنچه او سه ساخت وجود انسان می دانست قابل تحول به ساخت کار و کاربرد و عقل معاش است و در اساس تمدن غربی تغییری ایجاد نمی کرد. اصلاً مارکس فیلسوف تکنولوژی است و در جامعه بی طبقه او مبارزه و نواح منحصر به مبارزه و نواح با طبیعت است.»^۳

۲. اقتصاد

یکی از مزایای غرب رشد و فرازبند و سریع اقتصادی آن است، که در پیرو دسترسی به علم و فناوری جدید حاصل شده است. با نگاهی گذرا به وضعیت غرب به ویژه اروپا و چگونگی رشد و تکامل اقتصاد غرب، به این نتیجه می رسیم که پیشرفت سریع در اقتصاد کشورهای غربی و توانایی آنها در تولید ثروت، موجدات افزایش قدرت سیاسی و نظامی و نفوذ آنها را در سایر کشورهای فراهم آورده است. با این حال، پیشرفت اقتصادی غرب فقط محصول پیشرفت علمی آن نبوده، بلکه تا حد بسیاری نتیجه مناسبات اجتماعی و به ویژه وجود نظام اقتصادی سرمایه داری بوده است.

گفته می شود سر و کار کامل طبیعی اقتصاد غرب همچون اقتصاد مناطق دیگر جهان، در قرون وسطی به آرزوی در حال صورت گرفتن بود که در قرن نوزدهم میلادی، شمال آفریقا، که بازار غله اروپاییان بود، زیر تسلط اعراب درآمد. این امر اروپاییان را مجبور به گسترش تولید کشاورزی کرد. رشد کشاورزی و

۱. رضا داری اوزکائی، عقل و زمانه، گفتگوها، پیشین، صص ۸۸-۲۷.
۲. رضا داری اوزکائی، اوزکائی و عصر تجدید، پیشین، صص ۶.
۳. همان، صص ۳.

وابستگی پدیده انسان به زمین و ثروت های آن، او را بر آن داشت که برادر خویش را قربانی کند و او را از موقعیت شریک خود، به صورت ابرار خویش در آورد.^۱

محمد رضا حکیمی (زاده ۱۳۱۴ ش / ۱۳۵۳ ق / ۱۹۳۵ م) نیز عقلانیت غرب را به عقل تجربه کار و مادی اندیش و ابرازی و «وسیله تنظیم معاش» محدود دانسته و آن را از عقل به معنای «صحت باطنی» که مورد تأکید شیخ است، دور می داند.^۲ سید محمد حسین طباطبائی (۱۳۶۰-۱۳۸۱ ش / ۱۴۰۲-۱۳۲۱ ق / ۱۹۸۱-۱۹۰۲ م) هم می گوید: اگر بافت به روش های جوامع پیشرفته جهان بنگریم، به خوبی متوجه می شویم که پیشرفت های علمی و صنعتی این جوامع، اگرچه چشم خود را بخیره کرده و قدرت و نیروی آنها به ماه و مریخ دست انداخته و تشکیلات پیروز و بوق کنواری آنها، انسان را غرق حیرت کرده است، ولی همین روش های پیشرفته با پیشرفت قابل ستایش خود، روش های تیره یعنی را به لاری جهانیان گشوده و در مدتی کمتر از ربع قرن، دوبار جهان را به جای بخون کشانیده و میلیون ها انسان بی گناه را قربانی کرده است.^۳ در همین راستا، بسیاری از اندیشمندان مسلمان غرب را به فقدان معنویت متهم می کنند، چنانکه محمد اقبال لاهوری (۱۳۱۷-۱۳۵۶ ش / ۱۳۵۷-۱۳۹۴ ق / ۱۹۳۸-۱۸۷۷ م) می سریزد:

فرزگی زادنی زیر نگین نیست مقام او همه ملک است دین نیست
خداوندی که در ظرف حریفش صد البیس است و یک روم الامین نیست
اقبال در جای دیگری نیز چنین می سریزد:
مگر کرد مغرب چشمه های علم و عرفان را جهان را تیره تر سازد چه سسانی چه انسانی
اقبال همچنین می گوید:
غریبان را زیرکی ساز حیات شرقیان را عشق راز کائنات
زیرکی از عشق گردد حق شناس کار عشق از زیرکی محکم اساس

۱. محمد باقر صدر، سوجه های قدرت در حکومت اسلامی، ترجمه اکبر ثریب، تهران: روزبه، با همکاری کجاخانه بزرگی اسلامی، بی تا، صص ۲۷-۲۳.
۲. محمد رضا حکیمی، الهیات الهی و الهیات بشری، قم: دلیل ما، ۱۳۸۴، صص ۱۳۳-۱۳۱.
۳. سید محمد حسین طباطبائی، معالم اسلام، به کوشش سید های حسینی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷، صص ۵۷-۵۶.
۴. محمد اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، تهران: چارچیان، ۱۳۵۹، صص ۷۹-۵۴.
۵. همان، صص ۷۹.

افزایش زمین های زیر کشت با فناوری جدید منجر به افزایش تولید شد. نیاز به انتقال این تولیدات به بازارهای مصرف موجب شد تا آنها به فکر انتقال تولیدات کشاورزی و دامی با وسیله های نقلیه سریع تر قرن سیزدهم میلادی باشند. به این ترتیب، تغییراتی در زمینه حمل و نقل اتفاق افتاد. جنگ های صلیبی عامل دیگر در پیشرفت اقتصادی بود که به اتحاد اروپا در مقابل دشمن مشترک یعنی (مسلمانان) انجامید و نیز باعث آشنایی مردم اروپا با تمدن شرق شد و زمینه روح و گسترش تجارت را در مدیترانه فراهم آورد. اکتشافات جغرافیایی و دستیابی به راه های جدید دریایی، نیاز روزافزون به بازار کالا، پیشرفت های فنی، ایجاد شهرهای بزرگ، گسترش دادوستد بین کشورها، نولندیزی و تجددطلبی و نیز پیدایی دولت های ملی به جای دولت های ملوک الطوائفی جملاگی از عوامل بنیادین جهش اقتصادی غرب و به ویژه اروپا بودند. برخی برآنند که بده سازی انسان ها و حمل و فروش آنها یکی از مهم ترین عوامل تأثیرگذار خارجی برای تولید ثروت بر توسعه داخلی اقتصاد اروپا بود.^۱ با رشد سرمایه از این طریق و دستیابی به ذخایر و معادن کشورهای جهان سوم و افزون بر آن، تسلط بر آبراه های جهان با کشتی های پیشرفته مجهز به سلاح، روز به روز رونق اقتصادی غرب افزوده شد. بنابراین قرون چهارده و پانزده میلادی را باید دوران پیدایی نظام سرمایه داری و رشد اقتصادی غرب دانست.

اما اقتصاد غرب ضمن آنکه شگفتی مسلمانان را برمی انگیزد، مورد نقد اندیشمندان مسلمان نیز بوده است، مثلاً داوری می گوید: شکی نیست که در هیچ تمدنی به اندازه تمدن غربی به وضع زندگی مادی بشر و بهبود وضع معاش او عنایت و التفات نشده است، اما همین توجه و عنایت و نیتایی که از آن عاید شده بشر را دچار وهم و اشتباه کرده است، تا جایی که می پندارد با تصرفی که به نفع خود در طبیعت می کند، قادر است همه مسائل را حل کند.^۲ او می افزاید: «بشر جدید بیشتر به حیوانیت اهمیت می دهد و اصرار در حیوانیت خود دارد، تا آنجا که مدینه ابدآل هم مدینه حیواناتی است که خوب بار می بزند و خوب می خورند. اگر غرض ها محدود به خوردن و مصرف کردن هم باشد، با اسراف و تبذیری که هست و شدت پیدا می کند، این غرض هم حاصل نخواهد شد.»^۳ اما در کنار نظام سرمایه داری و بازار آزاد، اقتصاد سوسیالیستی نیز از نقد متفکران مسلمان بی بهره نبوده است، چنانکه مرتضی مطهری (۱۳۵۸-۱۳۹۸ ش / ۱۳۳۸-۱۹۷۹ ق) می گوید: سوسیالیسم می گوید

۱. جواد موسوی خروسی، پیشین، ص ۱۹.
۲. رضا داوری اردکانی، آزوبی و عصر نچند، پیشین، ص ۲۶.
۳. همان، ص ۲۷.

مالکیت را از بین ببرد تا من ها به ما تبدیل شوند. اسلام نمی گوید مالکیت را از بین ببرد اسلام می گوید انسان را بساز، انسان را درست تربیت کن، به انسان ایده های عالی و والا بده که هم مالک اشیا باشد و هم اشیا به او تعلق داشته باشند، نه او به اشیا. بنده اشیا نیست و آزاد است.^۴

۳. نهادها
تمدن جدید غرب دربردارنده نهادهای خاصی مانند دموکراسی، حقوق فردی، آزادی، پارلمان و حزب است که مورد توجه و بررسی اندیشمندان مسلمان بوده اند. در ادامه به برخی از مهم ترین این نهادها اشاره می شود.

۳-۱. دموکراسی

یکی از ویژگی های نهادی تمدن غرب دموکراسی است؛ دموکراسی در عام ترین معنای خود نوعی تصمیم گیری جمعی است که بر مبنای نظر اکثریت اخذ می شود. در این شیوه تصمیم گیری، نظر کلیه افراد آن اجتماع گرفته می شود و همه از حق برابر برای شرکت در تصمیم گیری برخوردارند. دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم یا به عبارت بهتر، حکومت اکثریت بر اقلیت. امروزه دموکراسی به نظریه سیاسی مسلط در جهان تبدیل شده است، هرچند مفهوم واحدی از آن وجود ندارد. غربیان دموکراسی را میراث اندیشه های غرب و فلسفه های کاملاً اروپایی می پندارند، و بر این باورند که بیشتر ملل غیراروپایی که برای تظاهر از آن پیروی می کنند، فاقد پیش فرض های دموکراسی هستند.^۵ آنها جوامع غیردموکراتیک را ناگزیر از پذیرش ارزش های دموکراسی می دانند، که به گفته فرانسس فوکویاما^۶ اقتضای سرنوشت محتوم جهان است.

مسلمانان این نهاد سیاسی غرب را بسیار تمجید و نیز نکوهش کرده اند، مثلاً علامه طباطبایی عملکرد دموکراسی های غربی به ویژه در دوران استعمار را به مثابه استبداد جمعی علیه ملت های ضعیف که در تلافی عدالت و بشردوستی انجام می شود، توصیف می کند. گفته شده است که: «دموکراسی به معنای اعتقاد داشتن به حاکمیت دموکراسی و حق قانون گذاری او مستقل از چارچوب شریعت آسمانی و حق حاکمیت انحصاری خداوند است.»^۷

۱. مرتضی مطهری، انسان کامل، تهران: صدرا، ۱۳۹۱، چاپ پنجاه و سوم، صص ۲۷۶-۲۷۷.

۲. عباسعلی عمید زنجانی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، تهران: نشر مؤسسه فرهنگی اندیشه، ۱۳۷۳، ص ۹۶.

3. Yoshihiro Francis Fukuyama (1992)

۴. سید محمد حسین طباطبایی، بررسی های اسلامی، به کوشش سید هادی خروسی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.

۵. ص ۱۷۰.

۶. شهردار زینشاس، پیشین، ص ۱۳۱.

نویزترین‌ترین، فیلسوف و تاریخ‌نگار معاصر ایتالیا، درباره چگونگی تحقق دموکراسی بر آن است که آزادی‌های بنیادین شهروندی، پایه اصلی دموکراسی‌هاست.^۲

این نهاد در میان سایر نهادهاى تمدن غربی بیشترین بحث را در میان مسلمانان برانگیخته و مورد بیشترین سنجش‌ها و نقدها بوده است. علامه طباطبائی بر افتخارت نامش، میان آزادی از دیدگاه تمدن غرب و آزادی از دیدگاه اسلام تأکید کرده و آزادی از نظر غرب را مبتنی بر حداکثر تمتع و فاوای از قیود اخلاقی و دینی می‌داند که سبب کشته شدن ملاکات در وجود آدمی می‌شود.^۳ داری در مورد آزادی در تمدن غربی چنین می‌گوید: آزادی و اختیار چیزی نیست که در تمدنی به انسان داده شود و در تمدنی دیگر از آن محروم باشد، بلکه در هر دوره‌ای از تاریخ، و به‌طور کلی در هر تمدنی، وجود بشر به‌نحوی اختیار می‌شود و امکانات او بستگی به همین نحوه اختیار دارد. در تمدن غربی هم بشر وجودی پیدا کرده است که مقضی علم و فعل و عمل معینی است. این بشر قادر است و باید به نفع خود در عالم تصرف کند و حدود آزادی او همین است. پس این آزادی به‌معنای آزادی در بیان روانیک‌ها و لیبرال‌های اخلاقی نیست که از آن تعبیر به استقلال در آرا و عقاید و افکار و فعل و عمل می‌کنند. بشر در تمدن غربی تا آنجا آزاد است که در حدود مبانی و اصول نظری و قواعد عمل و ارزش‌های معتبر در این تمدن باقی بماند و مخصوصاً آزادی عمل او تا جایی است که با اغراض و غایات تمدن مناسبت و سازگاری داشته باشد.^۴ او در جای دیگری همین نکته را با صراحت بیشتری بیان می‌کند: معمولاً روزنامه‌های اروپای غربی و امریکای شمالی از طرف مؤسسه مشخصی سانسور نمی‌شود، اما این روزنامه‌ها در خدمت قدرت‌انند و هر چه را که امپریالیسم اطلاعاتی و خبری نمی‌پسندد، چاپ نمی‌کنند. در غرب و در مطبوعات غربی آزادی در پیروی و متابعت از رسوم و آداب تمدن غربی است و در حدود این رسوم و آداب همه چیز سلب است، اما اگر چیزی خارج از آن مطرح شود از دو حال خارج نیست یا بی‌اثر و مرده است و به گذشته تعلق دارد، در این صورت، شرق شناس آن را به منزله چیزی که دیگر منتظر آن نیست، به غرب هدیه می‌کند تا در موزه فرهنگ‌ها که خود تولید آن را به دست گرفته است ضبط کند. اما اگر خلاف آداب غربی باشد و به تملک غرب هم در نیاید در باره آن سکوت می‌کنند و اگر دیدند که سکوت جهانی فراگیر شدن و گسترش آن را نمی‌گیرد به هر خسروئی متوسل می‌شوند.^۵

۱. Norberto Bobbio (1909-2004)

۲. نوربرتو بوبیو، پیشین، ص ۱۱۴.
 ۳. سید محمدحسن طباطبائی، بررسی‌های اسلامی، پیشین، ص ۱۱۴.
 ۴. رضا داری‌ازگانی، آزادی و عصر تجدید، پیشین، ص ۳۹.
 ۵. رضا داری‌ازگانی، فلسفه در بحرآن، پیشین، صص ۲۷۶-۲۷۵.

۳-۲- حقوق فردی

مفهوم حقوق بشر که ریشه در اندیشه رواقیون دارد، مجموعه‌ای از حقوق فردی است که به همه انسان‌ها فاوای از جنسیت، قومیت، مذهب و زبان آن‌ها تعلق داشته و ریشه در نیازها و قابلیت‌های انسان دارد. حقوق بشر به حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تقسیم می‌شود. حق حیات، آزادی، کفر و وجدان، دین یا عقیده، برخورداری از آزادی در زندگی خصوصی، آزادی بیان و آزادی شرکت در انجمن‌ها و فعالیت‌های اجتماعی از مصادیق حقوق بشر است. حقوق فردی نهاد محوری در تمدن غربی و به‌ویژه نظام‌های لیبرال دموکراتیک است. گفته می‌شود حق و وظیفه، مفاهیمی رهنمود دهنده‌اند و بدین‌سان برسلسله هنجارها و قانون‌های راهنما استوارند که همواره با به‌رسمت‌شناختن صلاحیت هر فرد برای در پیش گرفتن آنچه مطلوب است، همگان را نیروملم می‌کند که از دست‌زدن به کارهایی که ممکن است جلوی رفتار آزادانه فرد را بگیرد، بپرهیزند.^۱ حقوق فردی عمدتاً با جدایی دو حوزه خصوصی و عمومی مطرح می‌شود. از نظر سورس باریه «مدارزینته سیاسی به‌طور بسیار دقیق برجانبی میان دولت سیاسی و جامعه مدنی، میان پهنه عمومی و پهنه خصوصی و میان شهروند و فرد استوار است».^۲

بسیاری از متفکران و سیاستمداران مسلمان به مفهوم حقوق بشر غربی به دیده تردید می‌نگرند، مثلاً مطهری با تریک‌کار خواندن غربیان می‌گوید: روح اروپایی همین است. اعلامیه حقوق بشرشان هم برای فریب دیگران است. تربیت اروپایی و اخلاق واقعی اروپایی یعنی اخلاق ماکیاوولی و نیچه‌ای. آنچه استعمال در دنیا می‌کند هم بر همین اساس است. روح فرنگی اصم از امریکایی و اروپایی، استعمال و همین اخلاق است. اگر جلو ما دم از حقوق بشر می‌زنند و ما بلندبخت‌ها گاهی آب دهان خودمان را قورت می‌دهیم و می‌آئیم حرف‌های آنها را با آگو می‌کنیم، به خدا قسم انصاف می‌کنیم.^۳ گروه دیگری از اندیشمندان مسلمان در همین حال که مفهوم حقوق فردی را می‌پذیرند، تصویری متفاوت با حقوق فردی غربیان از آن ترسیم می‌کنند و می‌گویند تا ریشه‌های آن را از متون مقدس اسلامی جست‌وجو کنند.

۳-۲- آزادی

آزادی مهم‌ترین حق فردی است که در نظام‌های لیبرال دموکراتیک غرب بر آن تأکید بسیار می‌شود.

۱. نوربرتو بوبیو، لیبرالیسم و دموکراسی، ترجمه بابک گلستان، تهران: نشر مهر، ۱۳۷۶، صص ۲-۱۴.

۲. سورس باریه، مدلیته سیاسی، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: آگه، ۱۳۸۳، ص ۱۹.

۳. مرتضی مطهری، انسان کامل، پیشین، ص ۲۲۷.

۴. اندیشه‌ها

تمدن غربی درگیرنده گونه‌های متنوعی از اندیشه و مفاهیمی است که در قالب این اندیشه‌ها مطرح می‌شوند. این اندیشه‌ها و مفاهیم در عین حال که گاهی ریشه‌های مشترک دارند، گاهی هم در برابر یکدیگر و در تعارض با هم‌اند.

۴-۱. پروتستانتیسم

نهضت اصلاح دینی یا پروتستانتیسم یکی از جریان‌های فکری شکل‌دهنده تمدن مدرن غرب است. این نهضت با معارضه‌جویی مارتین لوتر در برابر سلطه پاپ‌ها و با هدف پیراستن دین مسیح از افزوده‌های کلیسای کاتولیک، مانند آیین‌های فزونی‌شده‌های بهشت توسط کلیسا، آغاز شد. پروتستانتیسم را می‌توان به‌نوعی با رگشت مسیحیان به «عهد عتیق» یا تورات نامید. نهضت پروتستانتیسم واکنش جهان غرب در برابر نظام کلیسایی بود و در طی آن به تدریج از نفوذ مذهب در شئون زندگی کاسته شد. در پروتستانتیسم خود کشیش‌ها و رجال دینی رفتار کلیسای کاتولیک را تقبیح کرده و گفتند این شیوه مسیحیت واقعی نیست و ما باید به مسیحیت اصیل برگردیم.^۲

برخی افراد اساسی‌ترین اختلاف لوتر با کلیسای کاتولیک را ناشی از نگاه او به انسان می‌دانند. لوتر بر این باور بود که هر فرد دو چهره دارد. نخست چهره روحانی و دوم چهره دنیوی و مادی. چهره اول در ارتباط مستقیم با خداوند قرار می‌گیرد، و چهره دوم فرد را ارتباط با انسان‌های دیگر، او سمبل خارجی این دو وجه در انسان را در نوع حکومت معنوی و مادی می‌داندست. مظهر حکومت مادی شمشیر است که خداوند آن را تمثیل کرده، تا نظم و قانون در جامعه اجرا شود. این همان نکته افتراق بین لوتر و کلیسا است، چون کلیسا مشروعیت حکومت دنیوی را از آن خودش می‌دانست، ولی لوتر می‌گفت منشأ آن مستقیماً از جانب خداوند است.^۳ پروتستانتیسم با انطباق خود با آرمان‌های دنیاگرایانه راه ترقی و زیناس را گشود و با پایان بخشیدن به سلطه انحصاری کلیسا به تدریج راه تفرق دولت بر کلیسا را فراهم کرد. برخی برآنند که شاید این پیامدهای مورد رضایت لوتر نبوده است، اما به هر حال، طرفداران و جانشینانش او چنین زمینه‌ای را پدید آوردند.^۴

اندیشه‌گران مسلمان به نهضت پروتستانتیسم بسیار توجه داشته‌اند؛ فطعلی اخوندزاده (۱۲۵۷-۱۱۹۱/ش / ۱۸۷۸-۱۸۱۲/ق / ۱۲۹۵-۱۲۲۸ م)، که خواهان برون‌رفت از اسلام بود، و علی شریعتی

۱. Martin Luther (1483-1546)

۲. محمد تقی مصباح یزدی، پورش‌ها و پاسخ‌ها، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۸، ص ۱۳۹.

۳. احمد بخشایشی اردستانی، سیرتاریخی اندیشه‌های سیاسی در غرب، تهران: آرای نور، ۱۳۸۳، ص ۸۴.

۴. همان، ص ۸۷.

۱۳۵۶-۱۳۱۲/ش / ۱۳۹۷-۱۳۵۲/ق / ۱۹۷۷-۱۹۳۳ م)، که خواهان پیرایشی درون‌دینی بود، در شمار کسانی‌اند که نهضت مشابیه را برای جهان اسلام توصیه کرده‌اند. در برابر کسانی نیز علی‌به پروتستانتیسم و امکان بروز آن در جامعه اسلامی موضع گرفته‌اند، محمد تقی مصباح یزدی (زاده ۱۳۱۲/ش / ۱۳۵۲/ق / ۱۹۳۴ م) ضمن تقبیح مطرح‌کنندگان پروتستانتیسم اسلامی می‌گوید: جریان پروتستانتیسم اگرچه به‌انگیزه اصلاح دین ظهور کرد و از سوی برخی از دینداران از جمله مارتین لوتر که خود کشیش بود، دنبال شد، و می‌خواست قداست دین را حفظ کند، اما زمینه را برای ایجاد و رشد سکولاریسم و حتی اوبانیسم فراهم کرد. به عبارت دیگر، نهضت اصلاح دین باعث درهم شکستن حاکمیت کلیسا و ظهور فلسفه جدیدی شد که یکی از پیامدهای آن درگیری فقه‌های مذهبی بود که موجب سستی و زوال قداست دین شد.^۱

۴-۲. سکولاریسم

سکولاریسم مفهوم فکری دیگری است که در جامعه اروپا در بستر مدرنیته رشد کرده است. سکولاریسم در معنای لغوی به مفهوم دنیوی، بشری، عرفی، زمینی و این جهانی آمده است.^۲ سکولاریسم در معنای اصطلاحی به دو مفهوم فلسفی و سیاسی مطرح می‌شود. سکولاریسم در مفهوم فلسفی به معنای اصطلاحي به دو مفهوم فلسفی و سیاسی مطرح می‌شود. سکولاریسم در مفهوم مابعدالطبیعی به‌ویژه خدا، امکان‌پذیر می‌داند. نتیجه آن که، تنظیم امور معاش، از قبیل تعلیم و تربیت، سیاست، اخلاق و جنبه‌های دیگر زندگی انسانی بدون در نظر گرفتن خداوند و جنبه‌های مابعدالطبیعی مبرر تلقی می‌شود.

اما سکولاریسم سیاسی به معنای جدایی دین از سیاست است. سکولاریسم عبارت است از علمی و عقلانی شدن تدبیر اجتماع که خود معلول تحول در عرصه علوم اجتماعی و به تبع تحول در عرصه علوم طبیعی است.^۳ حکومت سکولار حکومتی است که با دین ضدیت ندارد، اما دین را نه مبنای مشروعیت خود و نه مبنای عمل خود می‌داند.^۴ به این ترتیب، سرورش سکولاریسم سیاسی را می‌پذیرد. بسیاری دیگر از اندیشمندان مسلمان سکولاریسم نه فقط در معنای فلسفی، بلکه در معنای سیاسی آن را نیز در تعارض با اسلام می‌دانند و معتقدند که اسلام آموزه‌های فزاینی را در عرصه سیاست مطرح کرده است که مسلمانان مجاز به نادیده انگاشتن آنها نیستند.

۱. محمد تقی مصباح یزدی، پیشین، ص ۲۸.

۲. ماری ریجانبان، فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی، تهران: نشر مرکز، مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۷۸.

۳. علی سرورش کیا، شریعتی و دیالکتیک مبارزه، تهران: بزرگسهر، ۱۳۷۸، ص ۶۱.

۴. همان، ص ۶۰.

لیبرالیسم قنود اخلاقی و دینی را انکار و در زمینه آزادی سیاسی، برشمارهائی مثل تفکیک قنود پارلماناریسم تأکید می‌کند. لیبرالیسم در زمینه اقتصادی نیز به آزادی در سرمایه‌اندازی و محدودیت‌نشدن میل به اجابت سوابه اور دارد.^۱

۴-۵. ناسیونالیسم

ناسیونالیسم به معنای ایده ضرورت انطباق مرزهای واحد سیاسی و واحد قنود بر یکدیگر، از پانای قنود مجدم در اروپای مدرن ظاهر شد و پس از آن در بسیاری دیگر از جوامع جهان گسترش یافت. از بنیانگذاران مشهور اندیشه ناسیونالیسم در اروپا می‌توان به ماکل^۲، ژوزف مارینی^۳ و فیخته^۴ اشاره کرد. از دست‌گیر ناسیونالیسم اروپایی تا به دوگروه خوش‌خیم و بدخیم تقسیم می‌کنند: نمونه خوش‌خیم آن در اروپای غربی (انگلینس، فرانسه، پرتغال و اسپانیا) بروز یافت که مدت‌ها پیش از عصر ناسیونالیسم، مرزهای سیاسی بر مرزهای قنود و زبانی انطباق یافته بودند. نمونه بدخیم لیبرالیسم در کشورهای اروپای شرقی و مرکزی بروز یافت که برای انطباق این مرزها بر یکدیگر دولت‌ها ناگزیر از اعمال خشونت‌بار بودند.^۵ بر همین اساس، ناسیونالیسم ممکن است سبب ستیزه‌جویی و جنگ بین کشورهای اروپا در دوران کشورهای شور و نیز ممکن است باعث وحدت و همبستگی ملت‌ها و رهائی آنها از استعمار یا سلطه بیگانگان شود.

ناسیونالیسم به‌عبارت تئوریک ضداستعمار مورد توجه برخی از بنیانگذاران سیاسی و فکری مسلمان در عصر استعمار قرار گرفت. از سوی دیگر بسیاری از اندیشمندان مسلمان ناسیونالیسم را به عنوان عامل تفرقه در میان امت اسلامی مورد شمرده‌اند. بیشتر آنها ناسیونالیسمی را که تهاجمی باشد و انگیزه‌ای برای استعمار دیگر کشورهای شود، کاملاً رد می‌کنند و برعکس، ناسیونالیسمی را که باعث وحدت ملت در برابر تهاجم بیگانگان شود، می‌پذیرند، مثلاً محمد اقبال لاموری بر این باور است که جوامعی که به صورت افراطی بر محدوده جغرافیایی خاصی تأکید کرده و خود را جدا از دیگران می‌دانند و به نام مذهب پرستی به سرزمین‌های دیگر تجاوز می‌کنند، حاصلی جز ضرر برای بشریت نداشته و وحدت بشری را از بین برده‌اند. به نظر او، ناسیونالیسم سلامت را از دنیای سیاست می‌گیرد و

۱. شهریار روزشاس، پیشین، صص ۱۳۶-۱۳۵.

2. Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770-1831)

3. Joseph Mazzini (1805-1872)

4. Johann Gottlieb Fichte (1763-1814)

5. Ernest Andre Gellner (1925-1995)

۶. ازبست گلبر، ناسیونالیسم، ترجمه سید محمدعلی قنوی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۸، صص ۷۳-۶۳.

۴-۳. اومانیسم

یکی از بنیان‌های فکری تمدن غربی اومانیسم یا انسان‌مداری است. گفته می‌شود بر اساس اومانیسم، انسان مدار و محور همه انبیا و خالق ارزش‌ها و ملاک تشخیص خیر و شر است. داوروی در این زمینه می‌نویسد: «تاریخ غرب با فکر آغاز شده است، منتهی این فکر تفکری است که در آن بشر در مدار وجود است.»^۱ اومانیسم ملاک و تکیه‌گاه تشخیص ارزش‌ها را خود انسان می‌داند و مبنا مابولوی برای آن قابل نیست. مصباح بوزی اومانیسم را نتیجه سکولاریسم می‌داند که به معنای تمرکز بزرگی زبانی، صرف نظر کردن از مابوراء الطبیعه، و نتانیدن انسان به جای خداست. در این نگرش محور همه چیز سازشافت گرفته تا ارزش‌ها، اخلاق و سیاست، عرصه حقوق و حکومت انسان است.^۲ شهریار روزشاس (زاده ۱۳۴۴ ش / ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م) نیز می‌گوید: اومانیسم بیانگر نسبت بین آدم و عالم بر پایه این تصور است که بشر به شان معلوقیت خود آگاهانه یا ناآگاهانه کمتر توجه کرده و خود را مالک‌الارباب عالم و فرمانبرار طبیعت و دائر مدار فروض کند. در این تلقی، آدمی حتی اگر به دین و آئین‌های معمولی معتقد باشد، آن را به‌گونه‌ای ذیل نفسانیت خود، تعریف می‌کند.^۳

۴-۴. لیبرالیسم

لیبرالیسم نظریه حاکم بر بیشتر کشورهای غربی است. این نظریه محصول اندیشه‌های افراد بسیاری، مانند جان لاک^۴ است. هسته مرکزی و مفهوم بنیادین لیبرالیسم ارزش آزادی است و بر طبق آن همه افراد به ویژه دولت موظف‌ند حقوق فردی، مانند حق حیات، حق آزادی و حق مالکیت را محترم شمرند. لیبرالیسم مساوی با سکولاریسم سیاسی، به‌اصناف حقوق و آزادی‌های فردی است.

مصباح بوزی معتقد است در لیبرالیسم اگرچه حقوق طبیعی انسان (مانند حق حیات، آزادی و مالکیت) مورد توجه است، اما به بُعد مادی انسان توجه ویژه می‌شود؛ این انسان است که ارزش‌ها را می‌آفریند، قوانین را وضع می‌کند و سرپرست خود را تعیین می‌کند. لذا اخلاق و دین باید خود را با انسان هماهنگ کنند. این مکتب آنکارا را با دین مخالفت نمی‌کند، اما از ورود دین به عرصه‌های گوناگون زندگی سیاسی جلوگیری می‌کند، و در نتیجه، دین در عرصه سیاسی به حاشیه رانده می‌شود. جنبانی دین از دنیا، سیاست، اقتصاد و اجتماع موزد چنین تفکری است.^۵ همچنین، گفته شده که

۱. رضا داوری اردکانی، اونی و عصر تمدن، پیشین، صص ۶۸-۶۷.

۲. محمدتقی مصباح بوزی، پیشین، صص ۱۳۵.

۳. شهریار روزشاس، پیشین، صص ۳۹.

4. John Locke (1632-1704)

۵. محمدتقی مصباح بوزی، پیشین، صص ۱۳۴.

سبب خنوزیری ها، ویرانی ها و ظلم های ناروا می شود. ^۱ او چنین می سراید:

قلب ما از هند و روم و شام نیست
مرز و بوم ما به جز اسلام نیست
مُسلم استی، دل به اقلیمی میند
گم مشو اندر جهان چون و چند
می نگنجد مُسلم اندر مرز و بوم
در دل او بیاوه گردد شام و روم

از سوسی دیگر، محمد حسین غمروی نائینی (۱۳۱۵-۱۳۲۹ ش / ۱۴۵۵-۱۴۷۶ ق / ۱۹۳۶-۱۹۸۶ م) بدون آنکه به واژه ناسیونالیسم اشاره کند، معتقد است حکومت هر قومی باید به دست خود آن قوم باشد، زیرا اگر بیگانه بر قومی حکومت کند، علاوه بر اینکه استقلال ملی آن کشور را زیر پا می گذارد، به بهانه های مختلف فرهنگ، دین و مذهب آن قوم را از بین می برد. از دیدگاه او، هر چند کشوری به پیشرفت و آبادی نایل شده باشد، ولی زمانی که استقلال ملی و دین و مذهب آن کشور تهدید شود، نابود خواهد شد. ^۲

۵. استثمار و سلطه جویی سیاسی

برای غیرغریبان و از آن جمله مسلمانان، تمدن غرب مؤلفه غریقابل چشم پوشی دیگری نیز داشته است و آن وجه استعماری و سلطه جویانه آن است. اروپای مدرن نه فقط به دلیل قدرت جویی، بلکه به دلایل اقتصادی نیز در صدد بسط نفوذ خود در جهان و به ویژه مناطق غیراروپایی بود. تولید ماشینی و انبوه نظام سرمایه داری، از یک طرف، نیازمند مواد خام ارزان جهان سوم و ملل عقب مانده بود، و از طرف دیگر برای فروش آنها به بازار گسترده جهانی احتیاج داشت.

اندینمندان مسلمان عمدتاً این مؤلفه از تمدن غرب را تقریباً بدون استثنا تقبیح کرده اند. مطهری سرمنشأ پدیده استثمار را در رنسانس و به ویژه صنعتی شدن کشورها در غرب می داند. به باور ایشان، استثمار اولاً به دلیل تولید انبوه، ثانیاً نیاز به فروش این تولیدات، و ثالثاً تأمین مواد خام ظهور یافت و تا نیمه قرن بیستم ادامه داشت. مطهری می گوید: دنیای اسلام از چندین قرن پیش مورد هجوم و بهره کشی دشمنان غربی قرار گرفته بود. ابتدا به هستی فرهنگی و اخلاقی و مذهبی آنها دستبرد زد، و سپس منابع مادی و اقتصادی شان را به یغما برد. خواب دیرینه مسلمانان و هجوم استثمار

۱. محمد اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، مقدمه و شرح احمد سروش، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۴۳، ص ۷۸.

۲. محمد حسین نائینی، تنبیه الامة و تنزیه المله، ویرایش روح الله حسینیان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۶۵.

ملت های اسلامی را روز به روز اسیرتر و خود باختنه تر کرد. بنا بر دیدگاه او استثمار انواع مختلف دارد: اقتصادی، فرهنگی و سیاسی. ولی از همه خطرناک تر استثمار فرهنگی است. او بر این باور است که استثمار اقتصادی بدون استثمار سیاسی و فرهنگی امکان ندارد. و پایه استثمار سیاسی و اقتصادی استثمار فرهنگی است. بنابراین می گوید: استثمار اقتصادی چه می کند؟ می خواهد منابع کشوری را ببرد و مردم آن کشور را کارگر و مصرف کننده خودش در بیاورد، ولی استثمار فرهنگی همه چیز ملت را از او می گیرد. ^۲

مطهری معتقد است همان طور که برده داری در غرب با وجود قانون لغو برده داری همچنان ادامه دارد، و فقط شیوه آن تغییر کرده است، استثمار نیز از بین نرفته بلکه شیوه آن تغییر کرده است. ^۳ ایشان ایجاد رژیم غاصبی همچون اسرائیل را نیز از اهداف استثمار می داند، و بر این باور است که غرب استثمارگر و شرق کمونیست به دلیل اهداف مشترک یعنی مبارزه با اسلام، اسرائیل را در قلب سرزمین های اسلامی ایجاد کردند. بنابراین می گوید: تمدن غرب نیز که از قرن ها پیش به صورت پنهان و آشکار با اسلام می جنگید، با مشاهده پدیده نهضت های اسلامی به جنب و جوش افتاده است، یعنی غرب بورژوا و استثمارگر با بلوک شرق ماکسیست از در همزیستی مسالمت آمیز در می آید و از سوی دیگر با اتحاد ذاتی با صهیونیسم، دولتی در قلب ملل اسلامی ایجاد می کند. اگرچه مجموع این توطئه ها و اتحادها سبب تقویت حس درد مشترک در میان مسلمانان دردمند می شود و باقی وجدان ملی ایشان را تقویت می کند. ^۴ بی اعتمادی نسبت به غرب در این شعر اقبال نیز به خوبی مشهود است:

ز افزگی صنم بیگانه تو شو که پیمانش نمی ارزد بیک جو

اقبال در باره ستیزه جویی غریبان نیز چنین می سراید:

دانش افزینگیان تیغی بدوش در هلاک نوع انسان سخت کوش
با خسان اندر جهان خیر و شر در نسازه مستی علم و هنر
آه از افزینگ و از آسین او آه از اندلیشه لادین او
علم حق را ساحری آموختند ساحری نی کافری آموختند ^۱

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، تهران: صدرا، چاپ چهارم، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۴۶.

۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، تهران: صدرا، ۱۳۸۶، ج ۲۵، ص ۲۲.

۳. همان، ص ۱۵۵.

۴. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، تهران: صدرا، چاپ دوم، ۱۳۸۷، ج ۲۴، ص ۴۷.

۵. محمد اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، پیشین، ص ۵۳.

۶. همان، صص ۲۸۰-۲۷۷.

با آمیختن زبان عربی و ترجمه کتب مسلمین، علوم اسلامی را تقیاس و منتشر کردند و مراد درسی مراکز علمی خود را طبق برنامه‌های مدون‌شده در تمدن اسلامی تنظیم کرده و به تدریس کتاب‌های مسلمانان مساعدت و وزارت ورزیدند؛ این گونه مراکز علمی مسلمانان و دانشگاه‌های اسلامی سوشلی دانشگاه‌های جهان شد و اصول علمی و تجربی مسلمانان پایه جنبش‌های عقلی و تجربی و علمی جهان امروز را فراهم کرد.^۱

شهید مطهری نیز تمدن جدید غرب را ناشی از آشنایی غربیان با اسلام در خلال جنگ‌های صلیبی می‌داند. ایشان در توضیح این نظر بیان می‌کنند که منشأ تمدن جدید اروپا رفتن به سوی مذهب پرستان و انشعاب از مذهب کاتولیک بوده است. پروتستانیسم به اصلاحات اساسی در دین مسیح مبادرت ورزید که برخی آنها عبارت‌اند از: ۱. برداشتن فاصله میان انسان و خدا؛ این گروه معتقد بودند خدا به همه بیگانگی نزدیک است. بنابراین باید خدا را بدون واسطه هیچ بنده‌ای، مانند باب و کشیش، پرستش کرد؛^۲ پذیرش ورود عقل در حریم دین حق؛ کلیسای کاتولیک اجازه نمی‌داد که عقل وارد محدوده دین شود، اما اصلاح‌جویان می‌گفتند آن بخش از مسائل دینی که ضد عقل است، باید به دور افکنده شود.^۳ توجه به معاش و سعی در کار و کوشش آن هم به حد اصلی (به تعبیر قرآن جهاد و سخت‌کوشی) و این که بهیوم معاش هم عبادت است.

مطهری معتقد است این سه اصل هر سه مستقیم از اسلام گرفته شده است، پس باید گفت که اسلام مستقیماً در سرنوشت تمدن اروپایی تأثیر داشته است. ایشان برای اثبات این ادعا به برخی از کتاب‌هایی که اندیشمندان غربی نوشته‌اند، استناد می‌کنند، مانند کتاب *تاریخ تمدن ویل دورانت* و *گسترش‌یون*.^۴

۲. علم

بسیاری از متفکران مسلمان به نقش علم در پیشبرد تمدن غرب اشاره کرده‌اند، مثلاً سید جمال‌الدین اسدآبادی، علم‌جویی را یکی از دلایل پیشرفت غرب دانسته و می‌گوید: باید فهمید همه این پیشرفت‌هایی که در اروپا به ظهور رسیده همه در نتیجه علم و اطلاع است، که ملل اروپا به حسن مواظبت خویشان بدون این که متوقع و منتظر باری از دولت خویشان باشند، آن را به دست آورده و با آن برشان دولت و شکوه ملت و آبادی و ثروت مملکت افزوده، حرفه و صنایع را نیز در سایه همان امر، به نوعی پیش برده‌اند که همه ملل مشرق زمین را در کافه اسباب زندگی محتاج به خود کرده‌اند. از

۱. محمدرضا حکیمی، *دانش مسلمین*، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هشتم، ۱۳۷۴، ص ۳۵۴.

۲. مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، تهران: صدرا، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۶۳.

محمدرضا حکیمی، ریشه استعمار را به قرون پیش می‌برد و می‌گوید: بعد از جنگ‌های صلیبی، اروپا خزان‌ها و قربانی‌ها و شکست‌های خود را فراموش نکرد و چشم از انتقام نداشت؛ دولت‌ها و سیاستمداران اروپایی و هم‌کیشان، پیوسته به نام دوستی و مسالمت، راه مکر و جبهه‌گری در پیش گرفتند و تا جایی که توانستند به جبهه‌گیری و زرنگی دست زدند. محافل بحث و گفت‌وگو تشکیل دادند، جمعیت‌های مخرب به نام مدرسه و بیمارستان و... در کشورهای اسلامی تأسیس کردند، درحالی‌که این مؤسسات سازمان‌هایی کشیشی بود در خدمت استعمار دینی و سیاسی با هم. دولت‌های مسیحی استعماری، گاه با روش‌های مسالمت‌آمیز یاد شده و گاه با نیروی نظامی و تهدید، کشورهای اسلامی را استعصال کردند، و دوباره جنگ‌های صلیبی را تازان کردند.^۱

ریشه‌ها و دلایل پیشرفت غرب

مسلمانان همواره کبچکاو بوده‌اند که تا اواخر قرون وسطی خود را به‌کندی به دنبال تمدن اسلامی می‌کنید و بارها از آن شکست خورده بود، چگونگی به‌ناگه گویی سبقت را از تمدن اسلامی برد و با فاصله‌ای فزاینده برآن برتری جست. در تلاش برای کشف علل موجهه و مبنیه پیشرفت تمدن غربی، اندیشمندان مسلمان دلایل متعددی را مطرح کرده‌اند که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱. نقش تمدن اسلامی در پیدایش تمدن غرب

بسیاری از اندیشمندان مسلمان ریشه پیشرفت غرب را در تمدن اسلامی دانسته و برآنند که غربیان در خلال تعاملاتی که با مسلمانان و به ویژه در جریان جنگ‌های صلیبی داشتند، از تمدن اسلامی بهره گرفتند و همین مایه پیشرفت علمی تمدن غرب شد، مثلاً محمدرضا حکیمی معتقد است آنچه سبب «زبان» در غرب شد و غربیان را از «ظلمات و جهل و عقب ماندگی قرون وسطی» رهایی بخشید، «تمدن شکرآقا و سترگ» اسلامی بود.^۲ حکیمی در جای دیگری می‌گوید: جهان غیراسلامی، با گرفتن چند اصل از مسلمانان، پایه‌های جنبش‌های علمی و اجتماعی و مدنی و سیاسی و صنعتی و ادبی خود را استوار کرد،^۳ او برخی از این اصول را چنین عنوان می‌کند: اهمیت علم و تعلیم و تعلم، عدم مناقات علم و دین، روش تجربی و نیرآزادی فکر و علم. حکیمی معتقد است مسیحیان غربی با سفر به کشورهای اسلامی و خلط و آمیزش با مسلمانان و دانستمدان اسلام و

۱. محمدرضا حکیمی، *بیادگران انقلاب*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۷، ص ۳۱-۳۰.

۲. محمدرضا حکیمی، *قیام جاوانه*، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ بیست‌وپنجم، ۱۳۸۱، ص ۵۷.

دولت امنیت دادن به جان و مال مردم است و بس، مابقی به عهده خود ملت است که نیازهای خود را پیش چشم خود آورده به طور جدی به تهیه اسباب راحت و ثروت و سعادت خود بپردازد و آن هم امکان ندارد مگر با گذردن مدارس و مکاتب و تربیت و تعلیم کودکان. پادشاه ایران را در حسن نیت و عقلمندی و کفایت نسبت به وکلای خود ناپلئون عسکری می توان خواند. لیکن چه فایده! یک نفر در میان وکلای باخبر ایران یافت نمی شود که افکار اصلاح طلبانه او را تقویت کرده و اسباب حصول منظورهای مقدس را به هر تدبیر که باشد فراهم کند و با این اقدام اسمی در میان ملت خود به یادگار گذارد. آن اقتدار و تسلطی که اعلی حضرت پادشاهی به هر یک از امانای دولت خود در تشییت امور می دهد، به هیچ یک از وزرای مستقل فرنگستان از طرف دولتمندان داده نمی شود. چنانکه از متن بالا استنباط می شود سید جمال دو عامل دیگر را نیز در پیشرفت کشورهای غربی مؤثر می داند، یکی، دولت حداقلی که فقط متعهد امر تأمین امنیت است و بقیه امور را بر عهده جامعه می گذارد و دیگری، کارگزاران دولتی توانمند.

در باب نقش علم، اقبال همچنین می سراید:

فوت انزلیک از علم و فن است
از همین آتش چراغش روشن است
علم و فن رای جوان شوخ و شنگ
مغز می باید نه ملبوس فرنگ^۲

۳. آزادی مطبوعات

وجود آزادی بیان و مطبوعات یکی از ویژگی های کشورهای غربی بوده است که توجه بیشتر نخبگان مسلمان را جلب کرده و آنان در ملجأ یا ذم آن سخن گفته اند، مثلاً سید جمال در جایی، آزادی مطبوعات را دلیل پیشرفت غرب عنوان کرده و می گوید: یکی از اسباب پیشرفت ملل اروپا آزادی مطبوعات است که به وسیله آنها نشر محاسن و معایب مردم بلا استثنا مجاز است تا کسانی که صاحب صفات نیکو و ویژگی های شایسته هستند، به حسن اخلاق خود افزوده و آنها که آلوده به غرض نفس و نفسانیت و افعال نگویده اند، ترک آنها را کنند و احدی قدرت تعرض به نویسنده یا مدیر روزنامه ندارد، مگر اینکه اسم کسی به بی احترامی در آنجا برده شده یا عیبی به او نسبت داده شود، آنگاه شخص متهم حق محاکمه با مدیر روزنامه را داشته و او را رسماً دعوت به محاکمه می کنند، هرگاه مدعی علیه خود را محکوم کرد، حکومت به موجب قانون مجازاتی که در آن باب معین است، در

۱. سید جمال الدین الحسینی الافغانی، نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی مجموعه رسائل و مقالات، قاهره، مکتبه الشرق الدوله، ۱۳۱۳ ق / ۲۰۰۲ م، ص ۱۱۱.
۲. محمد اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، پیشین، صص ۴۳-۴۳۰.

حق مغفرتی به عمل می آورد، برگزیده بر استگوهیچ گونه مجازاتی از نظر قانون روا نیست. معنی روزنامه این است که حقیقت را باید بنویسد و فصل هائی که برای ملت سودمند است باز کند؛ عیب را بگوید و علاج معایب را بنویسد نه آنکه روزنامه را بر از اغراض و سرشار از مبالغات کراهت انگیز کند. بهتر است که این گونه روزنامه ها را هیچ کس طبع و نشر نکند و خود را ذلیل و رسوای خاص و عام نکند.^۱

واکنش های مسلمانان به غرب

مسلمانان در برخورد با تمدن غرب سه گونه واکنش از خود نشان داده اند: تسلیم، انکار و اقتیاس؛ و بر این اساس به سه دسته تقسیم می شوند: دسته اول با پذیرش کامل تمدن غرب، معتقد به بهره گیری تمام و کمال از این تمدن جدید هستند. دسته دوم با انکار برتری تمدن غرب، هر گونه بهره مندی از این دستاوردهای این تمدن را نفی می کنند؛ اما گروه سوم اقتیاس از این تمدن را، تحت شرایطی، جایز می شمارند. هر دسته در درون خود طیفی از اندیشه ها از ادیکال تا میانه رو را در بر می گیرد.

۱. تسلیم

یکی از واکنش های مسلمانان به تمدن غربی پذیرش تام و تمام آن بوده است. کسانی را که این پاسخ را در برابر غرب از خود نشان داده اند، غرب گرا یا تجدیدگرا خوانده اند. این گروه که از نظر شیوه تفکر تحت تأثیر اندیشه و نگرش های فلسفی اروپایی بوده است راه حل مشکلات جهان اسلام را در پذیرش فرهنگ و تمدن غربی می بیند. سید حسن تقی زاده (۱۳۴۸-۱۲۵۷ ش / ۱۳۸۹-۱۲۹۵ ق / ۱۹۷۰-۱۸۷۸ م)، طه حسین (۱۳۵۲-۱۲۶۸ ش / ۱۳۹۳-۱۳۰۷ ق / ۱۹۷۲-۱۸۸۹ م) و تاحدودی سوسیدا احمد خان متقی دهلوی (۱۲۷۶-۱۱۹۵ ش / ۱۳۱۵-۱۲۳۲ ق / ۱۸۹۸-۱۸۱۷ م)، سه نماینده صریح این اندیشه به ترتیب در ایران، جهان عرب و هند بوده اند. تقی زاده معتقد بود: ایران باید به صورت ظاهری و باطنی و جسمی و روحی فرنگی مآب شود و بس؛ و برای ایرانیان این نسخه را تجویز می کرد: پذیرش و ترویج بی قید و شرط تمدن اروپا و تسلیم شدن مطلق به اروپا و اخذ آداب و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان را می توان، بدون هیچ استثناء (جز زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خود پسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی می شود، وطن پرستی کاذب خواند.^۲ طه حسین نیز در کتاب جمالی مستقیل التفاهه فی المصر که در اوایل دهه ۱۹۴۰ نوشت، راه نهضت روشن، واضح، مستقیم است و در آن شک و انحرافی نیست، و آن این است که همچون اروپاییان سیر کنیم و راه آنان را بپیماییم تا همانند آنان شویم و در تمدن

۱. سید جمال الدین الحسینی الافغانی، نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی مجموعه رسائل و مقالات، پیشین، ص ۱۰۱.
۲. سید حسن تقی زاده، روزنامه کاوه، شماره اول، دوره دوم، ۱۳۸۹/۶/۱۴، ص ۲.

او همچنین می‌سرلید:

به اورنگی بنام دل باختم من ز تاب دیربان بگداختم من
چنان از خویشین بیگانه بدم چو دیدم خویش را نتخاتم من^۱
و در جای دیگری می‌گوید:

ای ز کار عصر حاضر بی‌خبر چرب دستی‌های یورپ را نگر
قالی از ایربشم تو ساختند باز او را پیش تو انداختند
چشم تو از ظاهرش آسمون خورد رنگ و آب او تو را از جاس برد
وای آن دریا که موجش کم تپید گوهر خود را ز غواصان خرید^۲
او سرانجام چنین بانگ سر می‌دهد:

از خواب گران خواب گران خیز از خواب گران خواب گران خیز
فریاد از اورنگ و دل‌آویزی اورنگ فریاد ز شیرینی و پرویزی اورنگ
عالم همه دیرانه ز جنگجوی اورنگ معماری‌جم باز به تعمیر جهان خیز^۳
انگار

در برابر غرب‌گرایان، برخی از هیچگان سیاسی و فکری مسلمان به افکار تمدن غرب و برتری آن پرداختند. ایشان معتقد بودند که نگرش‌های بومی و به‌ویژه دین اسلام می‌تواند نیازهای امروزین مسلمانان برآورده کند و آنها را در برابر معارضة‌جویی‌های غرب داری رساند؛ این یعنی جوامع اسلامی به دستاوردهای تمدن غرب (احتمالاً منهای تکنولوژی و فنیاً به فرم‌نگ غربی) نیازی ندارند. از میان گروه برخی به تمدن غرب به‌اعتنا بودند و از فرآورده‌های فرهنگی و اجتماعی تمدن غرب و گاهی حتی از دستاوردهای مادی و تکنولوژیک آن اعراض جستند، اما برخی فعلاً به به‌سبب‌با آن مبارزت ورزیدند. رضا داوری با نظر مساعد در مورد گروه دوم چنین می‌گوید: عده‌ای دیگر، غرب را پیشامد تاریخی بزرگی می‌دانند که در آن بشر به‌تدریج که قدرت خود را اثبات کرده، بتدریج ضمن غفلت شده است. براساس دیدگاه این طایفه، تاریخ غربی به تمامیت رسیده و بشر در آستانه تحول

۱. همان، ص ۵۳.
۲. همان، صص ۳۸-۳۷.
۳. همان، صص ۴۹-۴۷.

جدید فریکانتان باقیم، خیرش باشد یا شرش، شیریش باشد یا تلخش، آرامش یا ناخوش، باشد یا مکره‌هاش، محاسنش باشد یا معایش، و کسی که جز این بی‌بیشد یا فریکار است و یا فریب‌خورد^۱.

تندروزمین غرب‌گرایان، مانند میرزا فتحعلی آخوندزاده، اسلام را عامل انحطاط تلقی کرده و دین و علم را نااهمساز می‌دانستند. آنها معتقد بودند همان‌گونه که اروپاییان مسیحیت را رها کردند تا توانستند از تاریکی‌های قرون وسطی به درآیند، مسلمانان هم باید اسلام را رها کنند. اما غرب‌گرایان ملازم‌تر طالب دست‌برداشتن مسلمانان از آئین خود نبودند، مثلاً سرسید یا احمد خان بر این باور بود که در تمام فرم‌نگ‌ها، از جمله فرم‌نگ غرب، چیزهای خوبی یافت می‌شود و راه و پیشرفت قوم خود را در پذیرش چیزهایی می‌دانست که با افکار مسلمانان موافق باشد.^۲

مستفادان این رویکرد آن را غرب‌زدگی نثر می‌خوانند، واژه‌ای که در ایران توسط جلال‌الدین احمد زبانی که غرب خود را دنیای نور و روشنائی و پیشرفت می‌نامد و شرق را نام تاریکی و بربریت، برخی در شرق، این تسلط را پذیرفته و ضمن باقائاتش بر سنت‌ها و گذشته خود، غرب را کعبه آمال خود دانسته و تزیین‌کردن غرب را می‌پذیرید. به بیان فرانسیز قانون^۳ حساس‌ترین لحظه استعمار زمانی اتفاق می‌افتد که بومی، فریب‌پذیر خود را در مقایسه با غرب می‌پذیرد و در پی تخریب یا فراموشی گذشته خود است.^۴ ایمان در جای دیگری می‌گوید: در دوران معاصر، غرب بر تطل آقایی خود و محاربت دیگران می‌کوبد و مناسقاته در کشورهای اسلامی نیز آن آقایی و این حقارت را پذیرفته‌اند. بهترین و به‌بینانی تنها راه مقابله با این برخورد با خنگی این است که به اسلام باگرددیم و اسلام را برای عصر جدید بازسازی‌کنیم.^۵

ایقان‌الهوری اندیشمند مسلمان هندی در نقد غرب‌گرایی چنین می‌سرلید:

گرچه دارد شیوه‌های رنگ رنگی من به‌جز عبرت بگیم از فرنگ
ای به تغلب‌دش‌السیر آزاد شو دامن قرآن بگیر آزاد شو

۱. محمد سعید جامی، اوقیته‌های فکری سیاسی در فلسفه شیخ و سنن، تهران: الیهی، ۱۳۶۹، ص ۵۷.
۲. مقصد و راست‌خوار، سرفراز ولایتی معاصر (دینی و غیردینی)، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷، ص ۲۶۴.
۳. برونزی مطهری، انسان کامل، پستین، ص ۲۳۷.
۴. برونزی مطهری، اسلام و معضلات زمان، تهران: صدرا چاپ سیزدهم، ۱۳۷۷، ص ۱۴.
۵. محمد ایقان‌الهوری، کلیات انعام فارسی ایقان‌الهوری، پستین، صص ۳۶۲-۳۶۱.

3. Pantz Fanon (1925-1961)

بزرگ و در انتظار گشایش آفت جدید است. کسی که چنین نظری دارد، غرب را هیچ نمی‌انگارد، اما متعجب آن هم نمی‌شود و از آن دفاع نمی‌کند؛ بلکه با اکتال لطف پروردگار در انتظار خروج از قریب‌ای است که اهل آن ظالم‌اند. این گروه البته که به نوعی غرب ستیزند، اما در غرب‌ستیزی خود به بنیان غرب تعرض می‌کنند. او به صراحت می‌گوید: «عالمی که ما در آن زندگی می‌کنیم در بحران است و عالمیان در انتظار به سر می‌برند. هیچ قدرتی هم نمی‌تواند جلوی انقلاب و فروریختن اساس غرب را بگیرد. پیداست که غرب به‌آسانی تسلیم نمی‌شود، اما با این دست‌وپایی که سولطانیان می‌زنند نجات پیدا نخواهد کرد.»^۱ او معتقد است در مقابل گزینه دنباله‌روی از غرب، راه دیگری هم هست [که] با انقلاب گشوده می‌شود.^۲

دآوری در جای دیگری تفاوت اندیشمندان مطلوب خود با تجدیدگرایان را چنین بیان می‌کند: آنها کم‌وبیش از تعلق‌ها و بستگی‌های زمانه آزادند و سختی‌ها و مشکلات راه تجدید و تجدیدمانی را می‌شناسند، اما تا زمانی که عهد مدزینیه برقرار است، با پیشرفت و توسعه مخالفت نمی‌کنند. کسی می‌تواند با پیشرفت و توسعه مخالف باشد، که نظم و عالمی دیگر را یافته باشد، یا بتواند آن را تصور کند و این متوکل به فراسیدن تفکری و رای تفکر عصر مدرن است تا آن‌زمان چگونه می‌توان از تجدید منصرف شد؟ این به آن معناست که غرب‌ستیزی سیاسی صرف مد نظر دآوری نیست و از او شکل‌گیری جهانی دیگر در برابر غرب امروزین سخن می‌گوید. دآوری در ادامه همین مطلب می‌گوید: کسانی که تعبیرهایی مانند غرب‌ستیزی را آسان به‌کار می‌برند و اشخاص یا گروه‌هایی را به آن منتسب می‌کنند، معمولاً فکری‌کنند که متهم‌کنندگان غرب توانایی‌شان در حد شعار و پرخاشجویی و ناسزاگویی است و خود کمال و صلاحی ندارند که در برابر نقص و فساد که غرب را به آن متهم می‌کنند، بگذارند. بنابراین، اسلام‌گراها باید پاسخ این مدعیان را بدهند؛ باید ثابت کنند

۱. رضا دآوری روگانی، فلسفه در دام ایدئولوژی، پیشین، صص: ۸۲-۸۱.

۲. همان، ۳۹۰-۳۹۲.

۳. همان، صص: ۱۷۸-۱۷۷.

۴. رضا دآوری روگانی، ما و راه دشوار تجدید، پیشین، صص: ۱۲۹.

۵. دآوری می‌نویسد: «اکثرون برخلاف آنچه که گاه می‌گویند، هیچ مخالفتی با غرب به معنی روح تکلیک و مابطن تجدید وجود ندارد و بیشتر کسانی که از مخالفت با غرب دم می‌زنند غرب را در ظاهر سیاسی‌اش می‌بینند و مبارزه آنها هم مبارزه سیاسی است. غرب‌ستیزی را در این سال‌ها بیش از حد بزرگ جلوه داده‌اند و حال آنکه معلوم نیست که غرب‌ستیزی چیست و غرب‌ستیزگوست. اگر نقد مدزینیه غرب‌ستیزی است این نقد را نه فقط غربی‌ها آغاز کرده‌اند بلکه عمیق‌ترین و شدیدترین نقدها را از زبان و قلم صاحب‌نظران اروپایی و آمریکایی باید شنید و خواند.» همان، صص: ۳۶۶-۳۶۲.

که سخنی برای گفتن دارند. برای اینکه به این اشکال‌ها و دعاوی پاسخ داده شود، به مبارزه سیاسی نباید اکتفا کنند. درست است که مبارزه سیاسی کشوری بر ضد غرب از پشتوانه اعتقاد مدد و قوت می‌گیرد، اما طرحی از آینده نیز باید فراوری مبارزان و مجاهدان باشد. این طرح در تفکر فراهم می‌شود.^۳

۳. اقتباس

تبع سوم واکنش مسلمانان به غرب اقتباس از آن تمدن بوده است، اقتباسی که البته باید جهت شرایط خاص صورت گیرد. کسانی که این واکنش را در برابر تمدن غرب داشته‌اند، با نام‌هایی همچون اصلاح‌گرایان یا نوگرایان دینی خوانده می‌شوند و معتقدند بین استعمار غرب و پیشرفت غرب باید تفاوت قائل شد.^۴ اصلاح‌گرایی دینی طیف وسیعی از اندیشه‌ها را دربرمی‌گیرد که گاهی در برابر یکدیگر مطرح شده‌اند. برای برخی از اصلاح‌گرایان بازنگری مطلوب تا آنجا پیش می‌رود که ایشان را به غرب‌گرایان نزدیک می‌کند، درحالی‌که برخی دیگر به سنت‌گرایان یا حتی بنیادگرایان نزدیک‌ترند. در یک سر طیف اصلاح‌گرایان کسانی هستند که معتقدند مسلمانان می‌توانند یا باید مفاهیم مقبول و عقلانی پروتستانده‌شده در سایر فرهنگ‌ها را اقتباس کنند. این گروه وام‌گرفتن از مفاهیم غربی را به منزله نقصان ندانسته و با استدلال‌های درون‌دینی یا بیرون‌دینی پذیرفتنی می‌دانند، مثلاً، خیرالکین تونسی (۱۲۶۹-۱۱۹۹ ش / ۱۳۰۸-۱۲۳۶ ق / ۱۸۹۰-۱۸۲۰ م) وام‌گرفتن ایده‌ها از سایر ملل را مجاز دانسته و سرپیشرفت فرانسویان را نیز همین می‌داند. به اعتقاد او با بررسی وضعیت دول اروپایی می‌توان به اقتباس چیزی پرداخت که «مناسب اوضاع و احوال ماست و آنچه در عین حال حامی و مطابق شریعت ماست».^۵

در سر دیگر طیف، کسانی هستند که معتقدند اسلام بسیاری از مفاهیم مقبول تمدن غرب را پیش از این بیان کرده است. بنابراین هر گاه و در هر حوزه‌ای که دانش و فرهنگ غربی نکته‌ای را بیان می‌کند که این اصلاح‌گرایان ارزشمند می‌پندارند، برای آن معادلی در اسلام جست‌وجو کرده و می‌گویند که اسلام قرن‌ها پیش چنان مفهومی را بیان داشته است، مثلاً این گروه معتقدند که مفاهیم شورا و بیعت بنیانی از دموکراسی هستند که اسلام از قرن‌ها قبل بر آنها ارج نهاده است. گاهی حتی گفته می‌شود که مفاهیم غربی مزبور ریشه اسلامی داشته و اروپاییان آنها را از جهان اسلام اقتباس کرده‌اند. این گروه را گاه توجیه‌گرایان می‌خوانند.

۱. همان، صص: ۳۶۷-۳۶۶.

۲. تقی رحمانی، «غرب چگونه غرب شد و ما چگونه شرقی شدیم»، در ما و غرب، پیشین، صص: ۹۸.

۳. آنتونی بلک، تاریخ اندیشه سیاسی اسلام، از عصر پیامبر تا امروز ترجمه محمدحسین وفاء تهران: الملاحات، ۱۳۸۵، صص: ۲۷۸.

میان جنبه‌های خوب و بد تمدن غربی، تفکیک قابل‌شده و برخی از الگوهای دولت‌مدن مانند پارلمان را در مفهوم اسلامی «شورا» متجلی می‌دید. اقبال لاهوری در همین حال که آزادی خویش متخذ از غرب را می‌ستود، در پذیرش آن احتیاط را توصیه می‌کرد: ما با کمال میل به نهضت آزادی‌گری در جهان جدید اسلام خوشامد می‌گوییم، اما باید این را پذیرفت که ظهور افکار آزادی‌گرا در اسلام بحرانی‌ترین لحظه را در تاریخ این دین تشکیل می‌دهد. آزادی‌گری تمایل دارد که مانند نیروی منهدم‌کننده عمل کند، و اندیشه نوآزی را که اکنون بیش از هر زمان دیگر با نیروی منهدمی در جهان اسلام کار می‌کند و ممکن است بالاخره وسعت نظر انسانی را که ملت‌های مسلمان از دین خود فرار گرفته بودند، از بین ببرد.^۱

در ایران، کسانی مانند ملا محمد کاظم خراسانی، معروف به آخوند خراسانی (۱۲۹۰-۱۳۱۸ ش) / ۱۳۲۹-۱۳۵۵ ق / ۱۹۱۱-۱۸۴۹ م) و علامه شبلی از علمای اصلاح‌گرای شیعی‌اند که در جریان انقلاب مشروطه برای سازگاری کردن مفاهیم مدرن با اندیشه اسلامی تلاش بسیاری کرد.

امکان اقتباس از تمدن غرب

اگر کارکنان و پذیرندگان تمدن غرب هر دو معتقدند که بین فرهنگ اسلامی و غربی تضاد وجود دارد و نمی‌شود این دو فرهنگ را با هم پذیرفت، چنانکه داری می‌نویسد: «تقلید از قنبریت غرب ما را به مرحله به اصلاح توسعه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نمی‌رساند» و تأکید می‌کند که عادات دیگران را حلال مشکلات بینماییم، زیرا اولاً کسب آن عادات بدون توجه و تذکره به اصول و مبادی آن زحمت و مارت دارد، ثانیاً به فرض حصول، بی‌اثر، بهبوده و شاید مضرباشد.^۲ او در جای دیگری به صورت مبسوط‌تری گوید: درباره این سربیت اسریت لکرتزی از غرب به همه‌جای عالم فقط اجمالاً می‌گوییم که اقوامی که با تمدن غربی برخورد کردند، در جهان وضعی بودند که نتوانستند و سطحی ظاهر تمدن غربی را آن‌هم بسیار دیر و در زمانی که تمامیت یافتن تمدن غربی آغاز شده بود، پذیرفتند؛ یعنی آنها هم تمدن غربی را طاقی نگذاشته و به گذشته خود جدا شدند. آنگاه باید آید که از برهانه‌های ظاهرینی نگاه کردند و به این ترتیب از گذشته خود جدا شدند. آنگاه باید آید که از برهانه‌های گذشته‌ای که هیچ‌و بیوج شده است، بنا کنید. اما بنای این آئیده که به معنی استقرار تمدن غربی گذاشته است، چگونه امکان داشت؟ تمدن غربی مبتنی بر مبنای خاص خود است و بدون وسع در مبادی

۱. محمد اقبال لاهوری، الهامی مگر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، بی‌جا: رسالت قلم، بی‌تا، ص ۱۸۶.
۲. رضا داری ارکانی، فلسفه در دام ایندیولوژی، پیشین، ص ۲۷.

یکی از اولین تجلیات اصلاح‌گرایی جریان موسوم به «نوشته‌نویان» در دهه ۱۸۵۰م است. این عثمانیان جوان که از روزگ و انحطاط جامعه خود نگران بودند، اعتقاد داشتند برخی از عناصر مدرنیسم غربی ممکن است مشکلات جامعه عثمانی را حل کنند. بنابراین می‌کوشیدند تا مظاهر مدرنیته و شریعت را با هم تطبیق دهند.^۱ این گروه نقش مهمی در برپایی حکومت مشروطه در ۱۸۷۶م داشتند. سید جمال‌الدین اسفندیاری که در حوزه سیاست، مقابله با استعمار را هدف خود قرار داده بود، اندیشه‌ها و علوم جدید غربی را قابل‌پذیرش می‌دانست و تقسیم علم به علم فزگی و علم مسلمانان را نادرست می‌دانست.^۲ او مسلمانان را به الگوبرداری از نظام‌های پارلمانی غرب و تغییر حکومت از سلطنت مطلقه به مشروطه فرامی‌خواند.^۳ در عین حال، سید جمال با نگارش رساله «تجزیه حقیقت مذهب تجزیه و بیان حال تجزیه‌بران، خود با خوگی در برابر استعمار را مورد اعلام کرد و به تجدیدگرایان یا آن دسته از اصلاح‌گرایان که تمایل شدیدی به غرب داشتند، اقتضاد کرد. محمد عبده (۱۲۸۵-۱۳۲۹ ش / ۱۳۲۳-۱۲۶۶ ق / ۱۹۰۵-۱۸۵۰ م) در مقدمه‌ای که به همراهی سید جمال برای مجله «عروة الوثقی» نوشت، چنین گفته است: «برای به دست آوردن قدرت برای دفع بدبختی‌ها و سختی‌ها و بلایای عصر حاضر لازم است ملل شرق به ویژه مسلمانان به اصولی متوسل شوند که پدران آنان و اسلافشان معتقد بودند. آنها اصولی هستند که بزرگ‌ترین دول اروپا آنها را ساخته‌اند».^۴

شاکر عبده، رسیده رضا (۱۳۱۶-۱۲۴۴ ش / ۱۲۵۴-۱۲۸۲ ق / ۱۹۳۵-۱۸۶۵ م)، که البته تمایلات

سنت‌گرایانه‌تری داشت، معتقد بود اصلاح‌گرایان اسلام و نیز تمدن معاصر را به خوبی می‌فهمند و

می‌کوشند تا اصلاحاتی در نگارش دینی را با استفاده از اندیشه‌ها و دستاوردهای تمدن غرب

صورت دهند.^۵ حسن‌الینشا (۱۳۲۸-۱۲۶۹ ش / ۱۳۲۴-۱۲۶۹ ق / ۱۹۰۶-۱۸۴۹ م)، بنیان‌گذار

جمعیت اخوان المسلمین در مصر نیز سید جمال و عبده بود، اما در مقایسه با آنها دیدگاه

تواضعی‌تره غرب، هم در نظر هم در عمل، در پیش گرفت.^۶

ابوالاعلی سوری (۱۳۵۸-۱۲۸۲ ش / ۱۴۰۰-۱۳۲۱ ق / ۱۹۷۹-۱۹۰۳ م)، از علمای دینی پاکستان

۱. همان، صص ۲۷-۲۸.

۲. سید جمال‌الدین اسفندیاری و محمد عبده، عروة الوثقی، ترجمه زین‌العابدین کاظمی خلخالی، بی‌جا: نشر حجتی

بی‌تا، ج ۱، ص ۱۳۳.

۳. سید احمد موقی، حال و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین در اندیشه‌های سیاسی و فکری سید جمال‌الدین

اسفندیاری، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳، ص ۱۸۳.

۴. سید جمال‌الدین اسفندیاری و محمد عبده، پیشین، ص ۶۷.

۵. داود فریدی، نظام سیاسی و دولت در اسلام، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) و

موسسه آموزشی عالی بازالعلم، ۱۳۸۳، صص ۱۲۴-۱۲۳ و ۱۲۸.

۶. آنورین بلک، پیشین، ص ۵۱۲.

تفکر غربی فقط باید به تقلید از آن پرداخت، ولی مگر می‌شود با تقلید صاحب تمدن شد؟^۱ سنت‌گرایان و بنیادگرایان اسلام را راه حل اصلی رهایی از مشکلات می‌دانند و هیچ جایگاهی برای تمدن غرب در این زمینه قائل نیستند. غرب‌گرایان نیز معتقدند امکان رشد و قابلیت توسعه و تحول فقط زمانی به وجود می‌آید که ساختار سنتی کنار گذاشته شده و به سوی مدرنیته حرکت شود.^۲ به نظر این گروه، سنت‌های اجتماعی و دینی جوامع اسلامی بسیار سخت و تغییرناپذیر است و امکان انطباق آن با رهاورد‌های مدرنیته هم نیست؛ لذا این سنت‌ها باید کنار گذاشته شود. در مقابل این دو گروه، اقتباس‌گرایان بهره‌گیری از برخی دستاوردهای تمدن و امتزاج آن با اسلام و سنت‌های بومی جوامع اسلامی را میسر می‌دانند.

مرتضی مطهری معتقد است پیشرفت‌های تمدن غرب در زمینه‌های گوناگون قابلیت اخذ و اقتباس دارد. او دستاوردهای تمدن غرب را برگرفته از همه تمدن‌ها و فرهنگ‌ها از جمله تمدن اسلامی می‌داند. بنابراین اعتقاد دارد پیشرفت‌های این تمدن دستاورد تمام بشریت است. البته ایشان می‌پذیرد که در عصر جدید و در دنیای جدید جهشی عظیمی در علم رخ داده است که در اعصار پیش مشابه آن وجود نداشته است.^۳ او ضمن اعتقاد به استفاده از فرآورده‌های جدید تمدن غرب، یادآوری می‌شود که ما در بهره‌گیری از آنها باید دقت کنیم.^۴ البته مطهری در عین آنکه عدم بهره‌گیری فرهنگ‌ها از یک‌دیگر را ناممکن می‌داند، معتقد است فرهنگی که اصالت دارد، نباید در فرهنگ دیگر همضم شود. ایشان در پاسخ به کسانی که معتقدند باید در همه زمینه‌ها از غرب پیروی کرد، و ما برای پیشرفت راهی جز پیروی از غرب نداریم، موضوع خانواده در غرب را مثال می‌زند که غربی‌ها در این زمینه بسیار از ما عقب‌ترند. بر این اساس، ایشان می‌گوید: باعث تأسف است که گروهی از بی‌خبران می‌پندارند مسائل و روابط خانوادگی، نظیر مسائل زاهدانه‌ی، ناکسیرانی، اتوبوسرانی، لوله‌کشی و برق است، که سال‌هاست در میان اروپاییان به بهترین نحو حل شده و این ما هستیم که غرضه و لیاقت نداشته‌ایم و باید هر چه زودتر از آنها تقلید و پیروی کنیم. این توهم محض است. آنها در این مسائل از ما بیچاره‌تر و گرفتارتر و فریاد فرزانگانیشان بلندتر است. از موضوعات درس و تحصیل زن که بگذریم، در سایر مسائل خیلی از ما گرفتارترند و سعادت خانوادگی کمتری دارند.^۵

۱. رضا داوری اردکانی، آفتابی و عصر نخده، پیشین، صص ۶۲-۶۳.
۲. مهدی صادقی‌نژاد، تأثیر مدرنیته بر اندیشه سیاسی معاصر ایران، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۲، ص ۷۶.
۳. مرتضی مطهری، مجموعه آثار پیشین، ج ۲، ص ۴۷۵.
۴. همان، ص ۲۸۱.
۵. مرتضی مطهری، مجموعه آثار تهران: صدرا، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۳۹.
۶. مرتضی مطهری، مجموعه آثار تهران: صدرا، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۳۶.

۱. کلیت یا تجزیه‌پذیری مؤلفه‌های تمدن غرب

یکی از بحث‌هایی که همواره ذهن معقدان به امکان اقتباس دستاوردهای تمدن غرب را به خود مشغول داشته، آن است که آیا این تمدن کلی یکپارچه است که پذیرش یا رد جزئی از آن معادل پذیرش یا رد همه آن است، یا آن که اجزای آن هم تفکیک‌پذیرند و برای آنکه همه آن را پذیرفت یا مردود دانست، الزامی نیست. بیشتر این اندیشمندان و به‌ویژه متقدمان آنها بدون اینکه مستقیماً به چنین بحثی بپردازند، تلویحاً به‌گونه‌ای ابراز نظر می‌کردند که گویی می‌توان برخی از بخش‌های تمدن غرب را پذیرفت، بدون آن ضرورتی برای قبول سایر اجزای آن باشد، مثلاً محمدرضا حکیمی در این رابطه بر آن است که یکی از مسائلی که از ۲۰ تا ۱۵۰ سال پیش برای کشورهای اسلامی و مسلمانان مطرح شد، و در تصویری وسیع‌تر برای همه مردم مشرق‌زمین، توجه به تحولات غرب بود و مجهزشندان به این تحولات و اخذ این تمدن، در این مرحله مصلحتان بر آن بودند که باید از این تحول در حد معقولی اخذ کرد؛ حد معقول این بود که زبان‌های همراه با آن گرفته نشود، مقدار گرفته به موارث و دین و دیگر ارزش‌های شرقی زیان نرساند، مقهوریت و مغلوبیت ذهنی و سیطره‌پذیری در نفوس شرقیان پدید نیاید، و این رابطه و اخذ سبب بازشدن پای عوامل غربی و ایادی بیگانه نشود.^۱ محمداقبر صدر در این باره بر آن است که کسی که تمدن فعلی اروپا که تاریخ آن را «رساناس» یعنی نهضت جدید و درخشان می‌نامد، با دقت بررسی کند، خواهد دانست که مواجهه عمومی این نهضت در میدان‌های مادی کاملاً با برخورد آن در مسائل اجتماعی و فرصت نظام بخشیدن به جهات اجتماعی انسان‌ها با هم فرق دارد. چون توجه این نهضت در میدان عملی، آزمایشات مادی صرف علمی بوده و حقایق موجود در طبیعت را با این آزمایشات کشف نکرده است؛ [یعنی] افکارشان درباره ماده مبتنی بر مشاهده و تجربه بوده، اما در عرصه حیات اجتماعی، عقل و دانش غربی جدید، بر اساس برخورد ملایم‌گرایان نظری با یکدیگر به وجود آمده است، نه بر مبنای افکار علمی صرف، مثلاً تمدن فعلی غرب، طرفدار حمایت از حقوق انسان‌هاست که در نهضت اجتماعی خود اعلام کرده است.^۲ چنانکه مشخص است صدر میان آن بخش از تمدن غرب که مبتنی بر علوم تجربی است و بخش دیگری که مربوط به زندگی اجتماعی بوده و از تعاطی مکاتب نظری حاصل شده است، تمایز قائل می‌شود.

در برابر معقدان به امکان تجزیه مؤلفه‌های تمدن غرب، برخی دیگر از اندیشمندان مسلمان غرب را

۱. محمدرضا حکیمی، بنیادگران انقلاب فقهی، پیشین، صص ۶۹-۶۸.
۲. محمداقبر صدر، ملذوبه اسلامی، تهران: عطائی، ۱۳۶۲، ص ۳۶.

نمی‌گذارند، زیرا غرب کلی یکپارچه نیست و نباید آن را این چنین تلقی کرد.^۱ افزون بر این، بسیاری به کارگیری اصطلاحاتی همچون «فلسفه غربی»، «هنر غربی»، «اوهنگ غربی»، «جمهور غرب» و «روح غرب» را رد می‌کنند و معتقدند غرب کلی همگون را با مروهایی مشخص فرهنگی و فکری تشکیل نمی‌دهد. به همین سبب، جامعه‌های غیرغربی نمی‌توانند با غرب روبه‌رو شوند، بلکه فقط می‌توانند با فرد فرد غربیان روبه‌رو شوند.^۲

آثار و نوشته‌های مطهری نیز نشانگر این مطلب است که وقتی آن از تمدن غرب سخن به میان می‌آورد، اجرای این تمدن را به صورت یکپارچه نمی‌بیند؛ این بدان معنی است که به آن را یک‌جاذب می‌کند و نه یک‌جای می‌پندرد، بلکه اجرای تمدن غرب را تفکیک‌پذیر می‌داند. او بر این باور است که در جوامع اسلامی آنچه موجب گرایش از بهرگیری از غرب می‌شود، علوم جدید در غرب نیست، بلکه ترس از این است که مسلمانان این ظاهر صنعت و علوم طبیعی غرب را بیفهمند، اما به آن باطنی که بشر را به سوی آن سوق می‌دهد، توجه نداشته باشند، و نتوانند بین این دو تفکیک قابل شوند.^۳ بنابراین، مطهری تمدن غرب را بسته یکپارچه‌ای نمی‌داند که اجزای مختلف آن تفکیک‌ناپذیر است.

۲. یکپارچی یا عدم یکپارچی غرب

یکی از سوالات مهمی که در میان تنگنایان مسلمان در بحث از غرب و نحوه تعامل با آن مطرح بوده، آن است که آیا غرب کلی یکپارچه است که بخش‌های مختلف آن تقارنی ندارد، یا از بخش‌هایی تشکیل شده که با هم متفاوت‌اند و در نتیجه، نحوه تعامل با آنها نیز ممکن است، متفاوت باشد. این سؤال به ویژه برای سیاستمداران و کسانی که درگیر ارتباط عملی با غرب بوده‌اند، حائز اهمیت است. شایان ذکر است که همین بحث در میان اندیشمندان غربی نیز مطرح است. گروهی بر این باورند، که نه تنها، بین آمریکا و اروپا تفاوت هست، بلکه خود اروپا نیز یک دست نیست.

به نظر می‌رسد تصویری که مطهری از غرب ارائه می‌دهد همین نگاهی یکپارچه به تمدن غرب است که به بین جوامع مختلف غربی تفکیک چندانی قابل نیست. ایشان در جایی اشاره می‌کنند: در کشورهای پیشرفته و قدرتمند جهان امروز استقلال سیاسی و مرزبندی‌های جغرافیایی مفهوم اولیه خود را از دست داده، و به صورت دسته‌بندی‌های منطقه‌ای درآمده است؛ بنابراین، این کشورها به دلیل مصالح جدیدی که برایشان مطرح شده، اختلافات زبانی، سنتی، فرهنگی و نژادی خود را ناچیز و غیراصیل یافته‌اند، و این اتحاد در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز به صورت

۱- علی سوشی‌کجا، پیشین، ص ۲۴۹.

۲- همان، ص ۲۲۹.

۳- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، پیشین، ج ۲۵، ص ۲۲۹.

کلینی تفکیک‌ناپذیر می‌داند، مثلاً داری می‌گوید: از گفتارهای سیاسی و تبلیغاتی گاهی چنین برمی‌آید که غرب با همه کجی‌ها و کاستی‌هایش طرف چپ‌روای شریف و خواستی و ضروری، مانند علم و تکنولوژی است؛ غرب ساحله طلب و دنباله‌روست، که بانی و مروج سکولاریسم و مرکز آرا و اقوال اباحی و بیست‌انگاری است، از علم و تکنولوژی، به مثابه دستاورد شریف بیخ بشر، برای حفظ و تحکیم قدرت و استیلازش سوءاستفاده می‌کند. این نگاه مکانیکی به تاریخ گاهی برای فهم و متعین کردن اوضاع و شرایط می‌شود و به ویژه در سیاست و اتخاذ تصمیم‌های سیاسی آثار نامطلوب به بار می‌آورد. در تاریخ طرف و مطروقی نیست و اگر هم باشد، مورد با هم متناسب و متنظرند؛ یعنی مطروف تابع طرف نیست، بلکه طرف هم به اقتضای وضع مطروف و به تبع آن تغییر می‌کند. ما چیزی انتزاعی به نام غرب، که مثلاً سکولاریزاسیون باشد، نداریم. غرب جدید همین علم و تکنولوژی و سیاست و اقتصاد و حقوق بشر است که فرهنگ غربی هم از آنها جدا نیست. سکولاریسم و اوئیسم و دموکراسی و نازیسم و... در قوطی‌های جداگانه هستند که آن را در هر جا که بخواهند، مصرف کنند و اگر به نظرشان رسید که چیزی بی‌مصرف و بی‌فرونده‌ای است، آن را دور بیندازند یا نابود کنند.^۱ داری گاهی این مضمون را در قالب برخورداری غرب از ماهیت، مطرح می‌کند و معتقد است کسانی که برخورداری غرب از ماهیت را نمی‌کنند، آن را به ظواهر و اعراض تقلیل می‌دهند و مناقشات عارضی میان لیبرالیسم و ماکزیسیسم و مانند آنها را جدی نمی‌گیرند.^۲

این نگرش کل‌گرا در میان مشتاقان تمدن غرب نیز مشاهده می‌شود، مثلاً طه حسین می‌گوید: کسی که طالب هدفی است، طالب وسایل بیل به آن هم هست و کسی که خواهان قوت و توانایی است، علل آن را نیز می‌جوید و کسی که آرزومند ارتش قوی اروپایی است، طالب فرهنگ و نظام ارتشی اروپایی که جوانان را همیاری ساختن ارتشی قوی و نیرومند می‌کند، نیز باید با بافتند.^۳ گفته شده است که فرض داری درباره غرب، به مثابه موجودیتی یکپارچه و کلینی سازنده، نوعی ساخت‌بندی هگلی است که جایی برای گفت‌وگویی سازنده یا مبادله‌ای به سود دو طرف باقی

۱- رضا داری‌ارذکی، علم انسانی و برنامه‌ریزی توسعه، تهران: در انتظار روزانی دگر، چاپ دوم، ۱۳۹۱، ص ۳۲۲. با این حال، داری یادآور می‌شود که: «اگر غرب جدید را در نظر آوریم می‌توانیم متوجه شویم، لزوم و توجیه آن را از هم تفکیک کنیم. در این صورت غرب را تقسیم نکردیم. غرب به دو گروه کلی، سکولاریسم، تکنولوژی، حقوق بشر و... تقسیم نمی‌شود، اما اینها همه از شیون و نظام تاریخ تجدید و تجدید یکی از ادوار تاریخ غربی است. تفکیک شیون را با تقسیم انقیاب نباید کرد، هم، عقل و زمانه، گفتگوها، پیشین، صص ۲۰-۱۹۹».

۲- روحا داری‌ارذکی، فلسفه در دام ایندولوژی، پیشین، صص ۸۶-۸۳.

۳- آ. ا. م. صفی، چالش‌های فلسفه جهان غرب در جستجوی اصالت، ترجمه احمد موقی، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۸۰، ص ۱۵۷.

بارزتری شکل پیدا کرده است.^۱ بنابراین بیان، از زاویه مباحثی که مطهری مطرح می‌کند نه فقط میان کشورهای اروپایی، بلکه میان اروپا و آمریکا هم از این جهت تمایزی نیست. سید مرتضی آروینی (۱۳۲۶-۱۳۲۷ ش / ۱۳۱۳-۱۳۱۴ ق / ۱۹۳۲-۱۹۳۳ م) می‌گوید: وقتی از غرب سخن به میان می‌آوریم، شوق سیاسی را هم مد نظر داریم. مارکسیسم و کمونیسم نیز مظاهری از همان تفکر واحدی هستند که در غرب حاکم است. این‌ها همه ثمرات و شاخ و برگ درختی‌اند که ساقه‌اش اومانیسم است.^۲

نتیجه

بیش از دو قرن است که غرب به یکی از مهم‌ترین مسئله جوامع اسلامی تبدیل شده است. نجیبگان و سیاستمداران مسلمان ناگزیر از آن بوده‌اند که چه بگونه سلطی و چه ایجابی، چه در تعارض و چه در همکاری، بگونه‌ای با غرب تعامل کنند. گریزی از مواجهه با غرب نیست، چنانکه رضا داری از فیلسوفان مشهور به غرب‌ستیزی در ایران می‌نویسد: قدرت فرهنگ غالب کنونی به‌آسانی ریشه‌کن نمی‌شود. آینده بشر هر چه باشد، با تاریخ تجدید بی‌انقطاع نخواهد بود. هم‌اکنون نیز نمایندگان فرهنگ‌های غیرغربی که احیاناً به مقابله با غرب فکر می‌کنند، تصویر فرهنگ و تمدن در نظرشان تصویر غربی است و به این سبب است که می‌خواهند نظیر همه عناصر فرهنگ و ادب غربی را در عالم خود بازسازی کنند. آنها نادانسته نفوذ و دوام قدرت فرهنگ غربی را اثبات می‌کنند. گذشت از تاریخ و فرهنگ، با رد و طرد سیاسی و بازسازی ادبیات و علوم انسانی و غیرانسانی از روی کرده فرهنگ و علم موجود به‌دست نمی‌آید. اگر عهد فرهنگ باید تجدید شود، بگذاریم آنچه مقتضیات تجدید عهد و دوام و زیندگی آن است، بار دیگر ظاهر شود.^۳

پرش نخستی که نجیبگان مسلمان با آن مواجه بوده‌اند چستی غرب است؛ اینکه با چه موجودیتی روبه‌روی‌اند و ماهیت آن کدام است. چنانکه دیدیم اندیشمندان مختلف آن را موجودیتی جغرافیایی، سیاسی، تاریخی، فکری و فرهنگی و یا تمدن دانسته‌اند. همراه با آن، این پرسش مطرح بوده است که مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده این تمدن کدام‌اند. اندیشمندان مختلف با توجه به زاویه دید خود عناصر متفاوتی برای تمدن غرب برشمرده‌اند. در تقسیم‌بندی این مقاله، عناصر مزبور در پنج دسته طبقه‌بندی شده‌اند: الف) وجوه علمی و تکنولوژیک، ب) وجوه اقتصادی و بازرگانی، ج) وجوه نهادی، د) وجوه فکری، ه) وجوه سلطه‌گزاره و روابط خارجی.

۱. همان، ج ۱، ص ۲۳.

۲. سید مرتضی آروینی، مؤلفه‌های غرب‌گرایی در تاریخ تحولات ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱، ص ۳۲.

۳. رضا داری اردکانی، علوم انسانی و برنامه‌ریزی توسعه، پیشین، ص ۶.

مسئله دیگری مورد علاقه نجیبگان مسلمان، دلائل و علل پیشرفت غرب است. در آثار این نجیبگان دلائل متنوعی برای کامیابی‌های تمدن غرب ذکر شده که برخی از آنها همان مواردی است که در شمار مؤلفه‌های تمدن غرب ذکر شد. نکته جالبی در بیشتر این آثار دیده می‌شود، توجهی است که به نقش تمدن اسلامی و به‌ویژه‌گیری‌های غرب از این تمدن مبذول شده است.

مسلمانان در مواجهه با غرب سه گونه واکنش از خود نشان داده‌اند: تسلیم، انکار و اقتباس؛ و براین اساس، چهار دسته غرب‌گرایان، می‌استنایان به غرب، غرب‌ستیزان و اصلاح‌گرایان پدید آمدند. در ایران، افرادی مثل رضا داری غرب را مرکز ظلم، تجاوز و غارتگری، عهد سلطنت انسان و دوره غروب تفکر قدسی و غربت انسان که استبرک‌کنیک است، معرفی می‌کنند، و می‌نویسد: «غرب، مغرب خورشید حق و حقیقت است که با ماه مستنیر علم جدید روشن شده است.» در مقابل، عده‌ای چنان شیفته فرهنگ غربی شده‌اند که معتقدند بشر برای پیشرفت راهی جز راه غرب ندارد. گروهی فقط استعمار و استثمار آن را دیده‌اند و گروهی فقط پیشرفت غرب را مشاهده کرده‌اند. البته در این بین کسانی هم هستند که هر دو رویه تمدن غرب را مد نظر قرار می‌دهند که از جمله آنها می‌توان به کسانی همچون عبدالهادی حائری و سید محمد خاتمی اشاره کرد که معتقد است نه باید شیدای غرب شد، تمدن برخورد کرد.

در بحث از اقتباس همواره این پرسش مطرح بوده است که آیا اساساً اخذ بخش‌هایی از تمدنی بیگانه و وارد کردن آن به فرهنگ خودی اسلامی میسر است و اگر میسر است این فرایند چگونه باید صورت گیرد. مجادله بسیار مهم در میان مسلمانان امکان تفکیک پذیرنده مؤلفه‌های تمدن غرب نامسکن است و آن را باید یادریست پذیرفت و یا مردود دانست. گروهی دیگر از اندیشمندان مسلمان این رویکرد کل‌گرایانه از تمدن غرب را نمی‌پذیرند و برآنند که می‌توان به تفکیک اجزای تمدن غرب مبادرت ورزید و سره از ناسره گشود و یا توجه به اقتضانات خاص جوامع مسلمان، چیزهایی را برگزید و چیزهایی را رها کرد.

مسئله دیگری که عمدتاً برای آن دسته از نجیبگان مسلمان و به‌ویژه سیاستمداران که درگیر مواجهه عینی با غربیان بوده‌اند، مطرح بوده است آن است که آیا تمدن غرب موجودیتی یکپارچه است یا غیر برخی از نجیبگان برآنند که جوامع و کشورهای تشکیل‌دهنده تمدن غرب متمایزند و می‌شود گروهی را بر گروه دیگر ترجیح داد. در مقابل گروهی دیگر معتقدند که همه جوامع غربی از یک جنس هستند و شیوه تعامل با ما همه باید از یک سنخ باشد.

۱. رضا داری اردکانی، فلسفه در دام ایدئولوژی، پیشین، صص ۹۹-۱۰۰.

فهرست منابع

اسفندی، سید جمال‌الدین و جبهه، محمد، عروة الوثقی، ترجمه زین‌المالدین کاظمی خلخالی، بی‌جا نشر حصار، بی‌تا.

آشوری، داریوش، ما و ملتویت، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۴.

اصرابی، غلامرضا، امیرگرد آقاییان اصرابی، بررسی انگیزه‌های، دین‌داری و غرب: (زادروز بیستین سالگیت دکتر علی شریعتی) با گفتارهایی پیرامون ماهیت تمدن غرب و برخورد ایرانیان با آن، به اهتمام حسن یوسفی اشکوری، سعید دوزی و علیرضا بختیاری، تهران: حسینیه ارشاد، ۱۳۷۶.

اقبال الاهوری، محمد، احیای فکری دین در اسلام، ترجمه احمد آرام، بی‌جا: رسالت قائم، بی‌تا.

اقبال الاهوری، محمد، کلیات اعمال فارسی مولانا اقبال الاهوری، مقدمه و شرح احمد سروش، تهران: انتشارات کتابخانه سنا، ۱۳۴۳.

اقبال الاهوری، محمد، کلیات اعمال فارسی اقبال الاهوری، تهران: جابریان، ۱۳۵۹.

آزنی، سید مرتضی، مؤلفه‌های غرب‌گرایی در تاریخ تحولات ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱.

باریه، موریس، مدبریته سیاسی، ترجمه عبدالرزاق احمدی، تهران: آگه، ۱۳۸۳.

بختیاری اردستانی، احمد، سیر تاریخی اندیشه‌های سیاسی در غرب، تهران: انتشارات آرای نور، ۱۳۸۳.

بروجیانان، مازی، فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی، تهران: نشر مرکز مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱.

بلاک، آنتونی، تاریخ اندیشه سیاسی اسلام، از عصر پیامبر تا امروز ترجمه محمدحسین وفان تهران: اطلاعات، ۱۳۸۵.

برین نوریزو، لیم‌النجم و دم‌کراسی، ترجمه بابک گلستان، تهران: نشر مهدی، ۱۳۷۶.

تقی‌زاده، سید حسن، روزنامه کاوه، شماره اول، دوره دوم، ۱۳۸۹/۶/۱۴.

جمشیدی، محمدحسین، زندگی‌نامه سیاسی شهید محمد باقر صدر (با کمی بر تألیف‌گذاری بر انقلاب اسلامی ایران)، قم: پژوهشگاه امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹.

خانری، عبدالهادی، نخستین رؤیای اندیشه‌گران ایران با دوره تمدن یونان غربی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.

الحسینی الایمانی، سید جمال‌الدین، نامه‌ها و اسناد سیاسی - تاریخی مجموعه رسائل و مقالات، قاهره: مکتبه الشروق الدوله، ۱۴۲۳ ق / ۲۰۰۲ م.

حکیمی، محمد رضا، الهیات الهی و الهیات بشری، قم: دلیل عام، ۱۳۸۲.

حکیمی، محمد رضا، پیداکرآن اقالیم قبله، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۷.

حکیمی، محمد رضا، دانش مسلمین، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۷۴.

علی‌رغم گذشت دو بیست سال از نخستین روزاوری‌های جوامع مسلمان با غرب و بروز فراز و نشیب‌های بسیار در این زمینه، باب بحث در مورد چگونگی مواجهه با نظام مدرنیته و حتی غرب سیاسی هنوز مفتوح است. پریش تمدن غرب و تحول بی‌وقفه آن بر پیچیدگی شیوه تعامل با آن افزوده است و هر روز مسئله‌ای جدید می‌آورد که اندیشمندان مسلمان را ناگزیر از تأمل در باره آن می‌کند. وضعیت کنونی جهان اسلام، چه در بُعد نظری و چه عملی، چه در حوزه اندیشه و چه در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی، نشان می‌دهد که غرب و چگونگی تعامل با آن همچنان برای مسلمانان مسئله است.

